

پارسی دری

نگاهی به خاستگاه و ریشه های این زبان چند کانونی و سنتزی (آمیزه یی)
بخش نخست

نویسنده: عزیز آریانفر

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۲۶ جوزا (خرداد) ۱۳۹۴



خاستگاه نخستین هند و ایر و اروپاییان

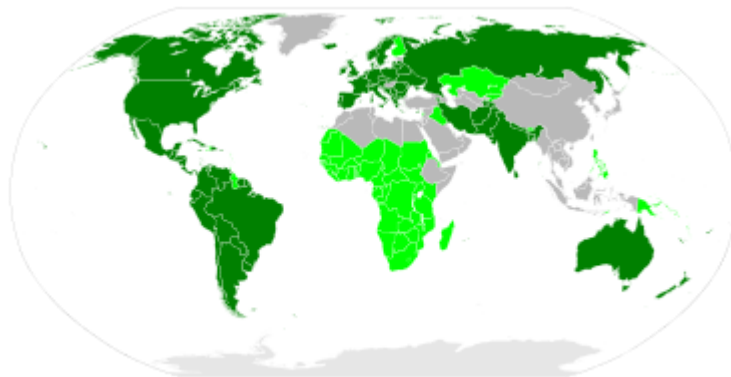


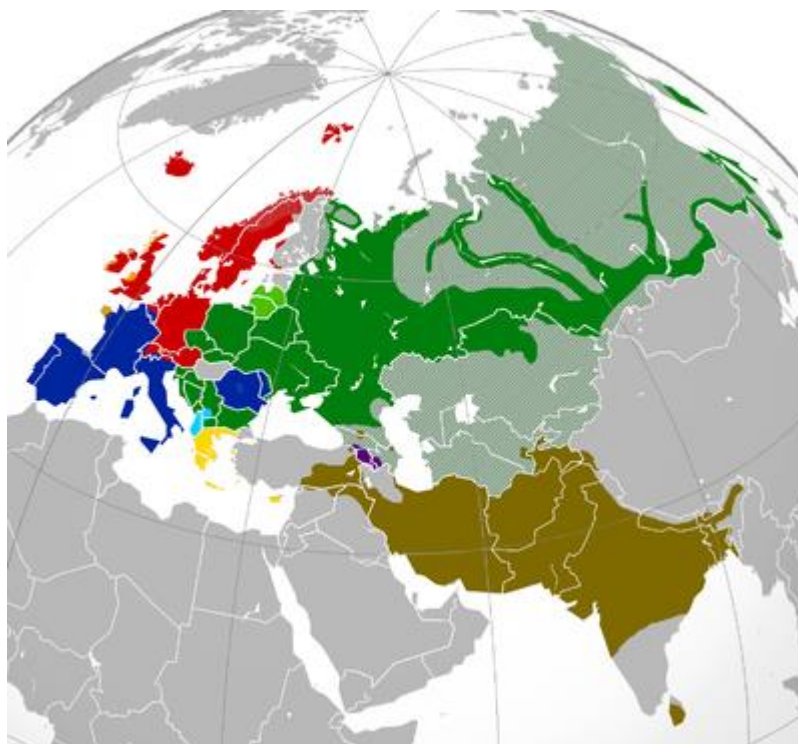
گستره بودوباش گویشوران زبان پارسی دری



گستره پراکندگی زبان های ایرانی

Geographic distribution of the Modern Iranian languages:
 Persian (green), Pashto (purple) and Kurdish (turquoise), Lurish
 (red), Baloch (Yellow), as well as smaller communities of other
 Iranian languages





گستره پراگندگی زبان های هند و ایر و اروپایی

زمینه گفتار:

به گونه ای که شماری از دوستان آگاهی دارند، دست سرنوشت چنین رقم زد که این کمترین به رغم شیفتگی و شیدایی و عشق آتشین به زبان پارسی دری - دستاورد سترگ تاریخی و فرهنگی - تمدنی باشندگان پشته بزرگ ایران، فرهنگ ایرانی و تاریخ کشور، نتوانستم در یکی از رشته های دوست داشتنی ام - زبان و ادبیات پارسی دری، فرهنگ شناسی یا تاریخ تحصیل کنم. با این هم، آشنایی و دوستی نزدیک با شماری از دانشمندان بزرگ رشته های زبان و ادبیات و همین گونه فرهنگ و تاریخ کشور و منطقه و نیازهای کرسی های دولتی به ویژه در هنگام کار در کمیته دولتی طبع و نشر در سال 1985-1986 (و عضویت در انجمن نویسندگان)؛ و در پی آن، کار در در بنگاه های نشراتی مسکو در سال های 1986-1989 و نیز کار در کرسی سفارت در کشورهای قزاقستان و قرغیزستان؛ زمینه آن را فراهم آورد تا در باره تاریخ، زبان و ادبیات باشندگان آسیای میانه و در کل گستره آسیای مرکزی و پشته ایران چیزهایی را از منابع دست اول فرا بگیرم: با شماری از سنگین وزن ترین دانشمندان آشنایی یابم و همسخن شوم، کتاب ها و مقالات فراوان بخوانم، در سیمینارها، کنفرانس های تخصصی و کنگره های بین المللی اشتراک ورزم،

شماری از کتاب ها و مقالات را به زبان پارسی دری برگردان نمایم و خود نیز بررسی هایی انجام دهم و چیزهایی بنویسم.

انگیزه چسپیدن به مسایلی که بیرون از دایره رشته تحصیلی ام بودند و کند و کاو در باره آن ها، شاید در این بوده باشد که همواره موضوعاتی بودند که پیوسته برایم پرسش برانگیز بودند و نمی توانستم به آسانی برای آن ها پاسخ های درخور و مناسب بیابم. مانند این که آریایی ها چه مردمانی بودند، خاستگاه شان از کجاست؟ زبان پارسی دری در کجا و چگونه جوانه زد و در کجا به بالندگی و شکوفایی رسید و چگونه توانست به یکی از بالنده ترین و شکوهنده ترین زبان های جهان مبدل گردد و...

بگذریم، در سال های اخیر، که چشم ما به پهنه کهکشان فیس بوکی (رخنما) گشوده شد، پیوسته در خدمت شماری از دانشپژوهان، پژوهشگران و دانشجویان پیر و برنا بوده ام که با پرسش های گوناگونی به این کمترین رو می آوردند و بنده هم می کوشیدم با اندک اندوخته هایی که دارم، در خدمت این سروران گرانمایه باشم. شماری از پرسش هایی که گاه و بیگاه مطرح می ساختند، بسا دشوار و پیچیده بودند. مانند این که نام کشور ما در گذشته تاریخی چه بود و یا همین گونه نام زبان ما چیست؟ پارسی، دری و یا هم پارسی دری و خاستگاه آن کجاست و از این دست.

دشواری در این است که دادن پاسخ های یکدست و روشن با تکیه به آثاری که در زبان پارسی دری در دسترس است، کار ساده یی نیست. از این رو، پیوسته کوشیده ام تا پاسخ به شماری از پرسش ها را در زبان های روسی و آلمانی جستجو نمایم.

در این جا می کوشم، به این پرسش پردازم که خاستگاه زبان پارسی دری کجا بوده است؟ جنوب ایران و یا سیستان و باختر و یا هم آسیای میانه؟ و نیز این که این زبان از دامن چه زبان تاریخی دیگری زاده شده است: پارسی میانه پهلوی اشکانی یا پارسی میانه ساسانی و یا زبان باختری یا کدام زبان دیگر مانند تُخاری (کوشانی) و پیوند آن با زبان های پارسی باستان و میانه چیست و آیا اصلاً پیوندی در کار بوده است یا نه و از این دست...

روشن است آن چه من می نویسم، تنها برداشت های خودم از منظر تاریخ خاور باستان است و هیچ ادعایی در زمینه فنی و تخصصی از دید زبان شناسی در زمینه ندارم. شاید این حسن کار باشد، زیرا بیشتر دانشمندان ما تنها به جنبه های زبانشناسیک مساله پرداخته اند و از بسیاری دیگر از جنبه ها غافل مانده اند. طرفه این که حتا در همین زمینه هم دچار کژروی شده اند. برای نمونه بی آن که به خاستگاه سکایی ختنی زبان تُخاری و کونتُم بودن آن و همین گونه تبارشناسی توده هایی چون کوشانی ها، کیداری ها، خیونیت ها و یفتلی ها و ریشه شناسی واژه هایی چون کوشان و تُخار توجه کنند و آن را بدانند، پیهم نوشته اند زبان باختری (یا زبان تخاری و یا هم زبان کوشانی!!!). در حالی که تفاوت میان این ها از زمین تا آسمان است و به هیچ رو نمی توان زبان باختری را با تخاری یکسان پنداشت (چنان که پسانتر شرح آن بیاید) و آن را زبان کوشانی خواند.

به هر رو، همه تلاشم این است که تا جای امکان مطالب پیچیده علمی را به زبان ساده و آسان و عامه فهم پیشکش نمایم تا همگان بتوانند از آن بهره مند شوند.

روشن است این نوشته به هیچ رو نمی تواند کامل و بری از لغزش ها و نارسایی ها باشد. از این رو، از همه دوستان ورجاوندی که آن را می خوانند، خواهشمندم دیدگاه ها، ملاحظات، پیشنهادها و انتقادات خود را برایم گسیل فرمایند تا با زدایش نارسایی ها و لغزش ها بتوانیم در آینده آن را در سیمای بهتری پیشکش پژوهندگان ارجمند نمایم.

در آغاز، بایسته می دانیم کوتاه درنگی داشته باشیم روی ریشه و پیشینه این زبان:

A . مرحله پیش از تاریخ

B . مرحله تاریخی:

1- مرحله تاریخ اسطوره یی

2- مرحله تاریخ مکتوب

A. مرحله نخست پیش از تاریخ:

- زبان انسان های هوموسایپی:

از داده های علم دیرینه شناسی (پالئونتولوژی) می دانیم که انسان (که از نوع پستانداران شمرده می شود)، در حدود 2 تا 2.5 میلیون سال پیش به روی کره زمین به گمان غالب در افریقا پیدا شد (یا به باور ما آفریده شد).

بر پایه داده های علمی چون انتروپولوژی و باستان شناسی و نسب شناسی (ژنتیک) می توان گفت که در حدود 500 هزار سال پیش (بنا به داده های دیگر 350 هزار سال پیش)، انسان ها به دو گروه تقسیم شدند. بخشی که در افریقا ماندگار شده بودند، سیاهچرده (سیاهچره) و چشمان و موهای سیاه بودند. اما آنانی که در اروپا و آسیا بسر می بردند، دارای موهای بور، طلایی، سرخ و پوست سفید و چشمان آبی و سبز بودند. این آدم ها (دقیق تر انسان سانان یا انسانوشان) را به نام نئاندرتال ها یاد می کنند.

چنین پنداشته می شود که در حدود صد هزار سال پیش از امروز، در جایی در اتیوپی در سرچشمه های رود نیل برای نخستین بار انسانی ظهور کرد که متفاوت از انسانوشان و انسان سانان پیش تر از خود، دارای خرد بود. از همین رو هم به نام انسان خردورز یا هوموسایپنس شناخته می شود.



گروه هایی از هوموسایپی ها، در حدود هفتاد هزار سال پیش از امروز با گذشتن از شمال باب المندب و در کل شمال دریای سرخ و جنوب بیابان سینا پا به قاره اروپا گذاشتند. داده های زمین شناسی گواهی بر آن اند که در آن برهه با توجه به این که سیاره زمین در عصر یخبندان و یخچال ها بسر می برد، تراز آب اقیانوس ها شاید چند ده متر پایین تر از امروز بود. از همین رو هم عبور آن ها از بستر در آن هنگام خشک شمال دریای سرخ به سوی اروپا کاری دشواری نبود.

با گذشت زمان، این ها به سوی بین‌الهرین سرازیر شدند و بیشتر در دلتای روبراهای دجله، فرات و کارون و ریزشگاه این سه رود در شمال خلیج پارس که زمین‌های حاصلخیز و پر بار داشت، جا گرفتند. می‌توان گمان برد که این ها در این جا نزدیک به سی هزار سال پاییده باشند. آن ها تا چهل هزار سال پیش از امروز، آخرین بقایای انسان‌های بومی نئاندرتال را در گستره خاورمیانه نابود و اسیمیله کردند. از همین رو می‌شود گفت که نخستین تشکل انسان‌های مدرن (کرومانیون) و پیدایش نخستین زبان‌شان درست در همین جا صورت گرفته بود.

پس‌انتر با افزایش نفوس و کمبودی خوراک و بسا عوامل دیگر، گروه‌هایی از این انسان‌ها به سوی هند (و از آن جا به سوی چین و جنوب خاوری آسیا) و نیز به سوی سرزمین ترکیه کنونی (و از آن جا به سوی جنوب اروپا) و هم به سوی دامنه‌های جنوبی قفقاز و همین گونه به سوی شمال خاوری ایران (استان خراسان کنونی و ترکمنستان) کوچیدند.

آنانی که به سوی هند شتافته بودند، پس از اسیمیله کردن و نابود ساختن نئاندرتال‌های باشنده آن جا، به سوی چین شتافتند و در جریان هزاران سال انسان نوع سین‌انترپ باشد چینی را اسیمیله کردند و هسته نژاد زرد پوست را تشکیل دادند.

روشن است بسیاری از هوموساپی‌ها در میانرودان و سرزمین کنونی ایران ماندگار شدند و در آینده در سیمای جیرفتی‌ها... و نیز در هند (دارندگان فرهنگ هاراپ) و... تبارز کردند. بی‌گفتگو آن ها با توده‌های نخستین مصری خویشاوند و هم‌رشته و هم‌ریشه بودند. این که این انسان‌ها به چه زبانی سخن می‌گفته‌اند، روشن نیست. اما به گونه مفروض و مشروط می‌توان زبان‌شان «هوموساپی» خواند.

زبان انسان‌های پروتواروپاییدی (بورپالی):

...و اما مهمترین چیز برای ما سرنوشت گروه‌هایی است که در آینده در سیمای پیشینیان و نیاکان اروپایی‌ها (پروتواروپاییدی‌ها و پراوروپاییدی‌ها) یعنی نژاد سپیدپوست تبارز کردند. سی و چهار هزار سال پیش از امروز در گستره سایبریای جنوبی حضور انسان‌هایی تثبیت شده است که دارای هاپلوگروه‌ها یا گروه‌های پیوستگی خونی نوع P بودند. انسان‌شناسان

(انتروپولوژیست ها)، تبارشناسان (اتنولوژیست ها) و نسب شناسان (دانشمندان علم ژنتیک)، این مردمان را همچون پیشینیان توده های سپید پوست اروپاییدی می شناسند.

می شود به آسانی گمان زد که این انسان ها از راه آسیای میانه و قزاقستان به گستره جنوبی سایبریا شتافته بودند. آن ها در این جا، نزدیک ده هزار سال آزگار بسر بردند. نزدیک به بیست و سه هزار سال (نظر به داده های دیگر بیست و چهار هزار سال) پیش از امروز، دوره یخبندان و سرمای سختی آغاز گردید. از همین رو، باشندگان این سرزمین که آنان را به گونه مشروط و مفروض انسان های بوریالی (شمالی) می خوانند و زبان شان را هم بوریالی نام نهاده اند، آهسته، آهسته رهسپار زمین های گرمتر جنوب و جنوب باختری شدند.

شایان یادآوری است که دلیل بوریالی خواندن ایشان چنین است که آن گروه از دانشمندان که دست اندر کار پژوهش در باره این انسان ها بودند، چنین می پنداشتند که آن ها بر اساس فرضیه پیدایش قطبی اروپاییدی ها با آغاز دوران سرما و یخبندان از قطب شمال به این جا شتافته بودند. تنها باید یاددهای کرد که در این هنگام آن ها دارنده هاپلوهای نوع «آر» شده بودند. این که چگونه هاپلوهای «پی» به هاپلوهای «آر» مبدل گردیده بودند، بحث بسیار پیچیده یی در علم ژنتیک است که گروهی از دانشمندان آن را در اثر روندهای پرشی یا جهشی (ماتاسیونی) می پندارند و گروه های دیگر در اثر روندهای تکاملی.

گروه هایی از آن ها که حدود بیست هزار سال پیش به سوی کوه های کارپات و گستره پهناوری از رود ولگا گرفته تا اوکراین و جزیره نمای کریمه و رود دانیوب شتافته بودند، تا هژده هزار سال پیش از امروز در روند دو هزار سال آخرین بازماندگان نئاندرتال ها را اسیمبله و نابود ساختند. همانا همین انسان ها را می توان نیاکان توده های اروپایی نوردیک (آلمانی ها و انگلوساکسون ها)، سلاوی ها و توده های آلپی و... شمرد.

همان گونه که گروه هایی از انسان های بوریالی به سوی غرب و جنوب غرب شتافته بودند، روشن است گروه هایی از آن ها به سوی جنوب هم رهسپار گردیده بودند- به سوی دامنه

های جنوبی کوه های آلتای و سایان تا گستره حوضه دریاچه بایکال و رودهایی که به دریاچه بایکال می ریزند؛ و نیز گستره قزاقستان.¹

حدود سیزده هزار سال پیش از امروز، این ها (بوریالی های آمده به سوی دامنه های جنوبی کوه های آلتای و سایان تا گستره حوضه دریاچه بایکال و رودهایی که به دریاچه بایکال می ریزند)، با گروه هایی از انسان های زردپوست که از شمال خاوری چین به سوی گستره شمال خاوری و شمال مغولستان و گستره جنوبی آلتای-سایان و به ویژه بایکال آمده بودند، درگیر شدند. از آمیزش دو گروه انسانی سپید و زرد، نسل نو دورگه یی پدید آمد که می شود به گونه مشروط و مفروض آنان را «پروتوتورکی» و «پرتوامیریدینی» یعنی پیشینیان تورکی ها و بومیان امریکایی نامید. آن ها دارای هاپلوهای نوع «کیو» و «ان» بودند. بیشتر این مردمان دورگه از مسیر رودهای خاور دور روسیه به سوی شمال خاوری به راه افتادند و با گذشتن از سرخ ها به سرزمین امریکا کوچیدند. پیش تر از آنان هم در حدود بیست و پنج هزار سال پیش از امروز، گروه هایی از زردپوستان به امریکا کوچیده بودند که اسکیموها از بازماندگان آنان به شمار می روند. توده های دورگه مورد نظر ما همین سرخپوستان بومی امریکا اند. ناگفته پیداست که شماری ازین ها از مسیر روخانه ها به سوی شمال اقصای روسیه هم رفته بودند که تا به امروز در آن جا می زیزند. همچنین چنین پنداشته می شود که کوریایی ها هم از بازماندگان همین دورگه ها باشند.

¹¹. هر چند به درستی روشن نشده است، اما شاید گروه های کوچکی از این مردمان وارد آسیای میانه و حتی پشته ایران هم شده باشند. دانشمندان توانسته اند حضور توده هایی با هاپلوگروه های R1a را در پشته ایران تا هژده هزار و پنجصد سال پیش به میزان اندک و تا ده هزار سال پیش به میزان بیشتر تثبیت نمایند. این ها گواه بر آن اند که مردمان اروپاییدی در سراسر دوره یخبندان پسین یعنی طی ده هزار سال آزرگار از شمال به این سرزمین ها آمده بودند. می توان گمان زد که شاید شمار آن ها بسیار اندک بوده باشد و در میان باشندگان بومی ذوب شده باشند. با این هم، هر چه بود، هاپلوهای نوع آر را به خود به ارمغان آوردند. روشن است این ها را نمی توان اریایی یا ایرانی به مفهوم دقیق خواند. نام دقیق این ها از دید علمی می تواند تنها پروتواروپایی (نیاروپایی) باشد. اما شاید خودشان خود را ایری یا اری می نامیده اند. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به پیوست ها در پایان این نوشته.

روشن است گروه هایی هم در همین گستره بایکال ماندگار شدند که پسان ها به نام دارندگان فرهنگ گورهای تخته سنگی (یا پروتوتورکان یعنی پیشینیان تورکان) شهرت پیدا کردند.

می گذریم، آن چه در این جا برای ما بسیار مهم است، سرنوشت آنانی است که به سوی اروپا و یا هم به سوی گستره قزاقستان (شاید هم آسیای میانه و پشته ایران تا میانرودان) سرازیر شده بودند. اما پیش از آن باید به این پرسش پاسخ داد که توده های بوریالی به چه زبانی سخن می گفته اند؟

دانشمندان اکنون با مطالعه توده های برجا مانده از بوریالی ها ثابت ساخته اند که زبان بوریالی یک زبان بسیار ساده بوده که شاید در حدود دوصد واژه داشته است. دارندگان این زبان افعال را نمی شناخته اند و روشن است در عصر حجر زندگانی بسیار بی پیرایه یی داشتند.

- زبان توده های باشنده ائیریانم ویجه:

از داده های زمین شناسی تاریخی، پالئوژئوگرافی، اقلیم شناسی و یخچال شناسی می دانیم که نزدیک به ده هزار سال پیش از امروز عصر یخبندان پایان یافت و دوره گرما آغاز گردید. سر از همین تاریخ هم آهسته، آهسته با آب شدن یخ ها ارتباط اروپا با قاره امریکا بر هم خورد. در حدود هشت هزار سال پیش از امروز گرمای سخت و سوزانی سراسر آسیای مرکزی و قزاقستان را فرا گرفت. این دوره گرما نزدیک به یک هزار سال ادامه یافت. حسن این گرما و بالارفتن دما این بود که بسیاری از یخچال های کوهی در پامیر و هیمالیا و قفقاز آغاز به آب شدن نمودند و گستره پهناوری از جمله مناطق مرکزی ایران به مناطق مسکونی خوش و آب و هوا مبدل گردیدند. این گرما موجب گردید که باشندگان گستره قزاقستان همه به سوی شمال بشتابند. به ویژه به آن سوی رود ولگا و شمال کسپین تا

کرانه های رود دانیوب که در آن هنگام یک منطقه بسیار خوش آب و هوا و دارای اقلیم گوارا شده بود.^۲

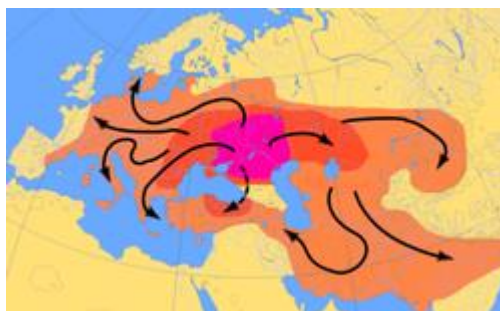
درست در همین جا بود که هسته نخستین بودو باش توده های «هند و ایر و اروپایی» شکل گرفت. می توان چنین پنداشت که همو همین گستره پهناور ائیریانم و یجای گمشده بوده است.

در این جا باید یادآور شد که از مدت ها بدین سو دانشمندان در پی آن بوده اند که سرزمین مشترک نیاکان توده های هندی و آریایی و اروپایی را پیدا نمایند. دلیل آن هم روشن بوده است. نزدیک به دو سده پیش از امروز دانشمندان اروپایی متوجه شدند که بسیاری از زبان های توده های آسیایی و اروپایی همانندی های فراوانی با هم دارند و باید دارای ریشه مشترکی باشند و روزگاری در یک سرزمین مشترک در کنار هم زیسته باشند. برای نمونه واژه هایی چون مادر، پدر، برادر و... تقریباً در همه زبان های هندو ایر و اروپایی همانند اند. اعداد همین گونه. شماری از واژه ها دارای ریشه های مشترک اند. مانند بوگ (خدا) در روسی، بگوان (در هندی) و بگ (مغرب آن بغ) در زبان های ایرانی که در نامجاهایی چون بگرام و بگرامی و بگلان (بغلان) و بگداد (بغداد) و... آمده است.

شاید در آغاز، شماری از زبان شناسان در شگفتی اندر شده باشند که چگونه سگ را به زبان روسی «سباکا» و در زبان مادی «سپاکا» می گویند. ما در این جا به جزئیات پیوندهای زبان های هند و ایرانی و اروپایی نمی پردازیم. دانشمندان بسیاری در زمینه پژوهش و کاوش نموده و آثار بسیار وزین و گرانسنگی نوشته اند. مانند آبایف- دانشمند اوستی یا بانو رسترگوییوا و به ویژه بانو ژوی ائدللمان- استادان نامدار زبانشناسی (فیلولوژی)، ریشه شناسی

^۲. یاد ما نرود که در همین زمان با توجه به آب شدن یخچال های قفقاز، شماری از باشندگان پشته ایران و میانرودان هم می توانسته اند به سوی دامنه های شمالی قفقاز و جنوب روسیه و اوکراین بشتابند.

(ایتمولوژی) و فقه الغه (لنگویستیک) - ایران شناس و هندشناس. بسنده است نگاهی به فهرست کتاب هایی که این دانشمندان در باره زبان های ایرانی نوشته اند، بیفکنم.^۳



به هر رو، از همین جا بوده که دانشمندان اصطلاح خانواده زبان های «هند و اروپایی» را با توجه به پراکندگی جغرافیایی این زبان ها از هند تا به اروپا به میان کشیدند. باید گفت که بسیار بهتر می بود اگر «هند و ایر و اروپایی» می گفتند. اما البته، تنها واژه ها مشترک نبودند. روشن است نیاکان آدم هایی که گویشوران این زبان ها اند، هم باید روزگاری با زیستن در یک میهن مشترک با هم هم ریشه و هم رشته و هم پیوند و همخاستگاه بوده باشند.

هر چه بود، امروز شمار بسیاری از دانشمندان با تکیه بر علوم بسیاری چون باستان شناسی، زبان شناسی، نسب شناسی و... تثبیت کرده اند که ائیریانم و یجه همو گستره میان رودهای ولگا و دانیوب بوده است. گذشته از این که نام زبان های مردمانی که پسان ها هسته توده های ژرمانیک و نوردیک و .. چه بوده است، می توان به گونه مشروط و مفروض زبان پیشینیان آریایی ها یا زیرگروه هندو ایرانی ها را «پروتواوستایی» خواند که در بخش های جنوب خاوری و گستره جنوبی ائیریانم و یجه - میهن مشترک همه توده های هندو ایر و اروپایی زاده شده و بر شالوده زبان بوریالی به میان آمده بود. ناگفته نباید گذاشت که درست همین زبان بوریالی نیای گروه زبان های بایکالیک - آلتاییک (تورکی) هم شمرده می شود. با این قید که زبان های بایکالیک - آلتاییک در اثر آمیزش زبان بوریالی با زبان قدیم چینی به میان آمده بود.

^۳. نگاه شود به پیوست شماره [2]

«زبان نیا اوستایی» باشندگان هوانیرات یا گستره فرهنگ اندرونوفو:



گستره فرهنگ اندرونوفو^۴

۴. «فرهنگ اندرونوفو (به روسی: Андроновская культура) مجموعه‌ای از فرهنگ‌های بومی همانند مربوط به عصر برنز بود که از پیرامون ۲۳۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد در منطقه غربی استپ‌های آسیایی و باختر سایبریا وجود داشت. این فرهنگ نام خود را وامدار روستایی به نام اندرونوفو است که در ۱۹۱۴ میلادی در آن گورهای -با اسکلت‌های خمیده خاک‌شده که به همراه سفال‌هایی به خاک سپرده شده بودند- یافت شد. بدین فرهنگ سینتاشتا-پتروفکا هم می‌گویند.

فرهنگ اندرونوفو چهار خرده‌فرهنگ وابسته برجسته داشته‌است که به سوی جنوب و خاور گسترده شده بودند:

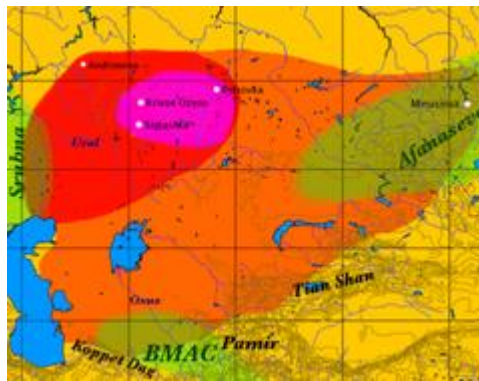
سین تاشتا-پتروفکا-آرکائیم در جنوب کوه‌های اورال و شمال قزاقستان کنونی، این فرهنگ میان سال‌های ۲۲۰۰ تا ۱۶۰۰ پیش از میلاد برپا بوده‌است و دربرگیرنده بخش‌های زیراست:

ریختیابی فرهنگ سینتاشتا در استان چلیابینسک که زندگی در آن به پیرامون ۱۸۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد.

سکونتگاه آرکائیم هم‌چنین در استان چلیابینسک به ۱۷۰۰ پ.م. باز می‌گردد.

آلاکول که میان سال‌های ۲۱۰۰ تا ۱۴۰۰ پیش از میلاد میان آمودریا و سیردریا در بیابان قزل قوم برجای بوده‌است؛

الکسیفکا مربوط به ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ پیش از میلاد در قزاقستان خاوری و مرتبط با نمازگه تپه ششم در ترکمنستان کنونی.



پراکندگی فرهنگ اندرونو Andronovo

رنگ سرخ تیره - ریختار (فارماسیون) سین تشتا Sintashta-پتروفکا

رنگ بنفش - دفینه هایی که در آن ارابه هایی با چرخ های spoked یافت شده است.
رنگ نارنجی یا صورتی - نشان دهنده کهن ترین اثرهای به دست آمده از وجود گردونه های اسبی است.

رنگ سبز - فرهنگ های همسایه (ریسمانداران یا طنابداران، مرگیانا - باختری و آفاناسیفی (Afanasiev).

وادی اینگال در جنوب منطقه تیومن که در آن یادمان های فرهنگ های الاکولی، فنودرونی و سارگاتی یک دیگر را تعویض می کنند.

فرهنگ فنودروو در جنوب سایبریا و مربوط به ۱۵۰۰-۱۳۰۰ پیش از میلاد؛ (برای بار نخست در آن شواهدی دال بر سوزاندن مردگان و نیز کیش نیایش آتش به دست آمده است).
فرهنگ بیشکند-وخش (تاجیکستان) مربوط به ۱۰۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد

احتمال داده می شود که دوره فرهنگ اندرونو زمان شکل گرفتن اسطوره های نخستین آریایی باشد. به دلیل گستردگی فرهنگ اندرونو مرزبندی دقیقی برای آن دشوار است. این فرهنگ در باختر با فرهنگ اسرونا در منطقه ولگا برخورد داشته است و در خاور با فرهنگ آفاناسو کهنتر اشتراکاتی دارد. همچنین در جنوب سکونت گاه هایی به صورت پراکنده -مانند کویت داغ در ترکمنستان کنونی، پامیر و تیان شان- بدین فرهنگ وابسته اند. حدود شمالی این فرهنگ به درستی مربوط نیست و به احتمال تا محدوده پوشش گیاهی تایگا امتداد داشته است.

فرهنگ آندرونو در میانه هزاره دوم پیش از میلاد به سوی خاور گسترش یافت و همچنین باشندگان این فرهنگ در کوه های آلتای به استخراج مس دست یازیدند. (برگرفته از ویکی پدیا)

کنون چنین تثبیت شده است که پس از سرازیر شدن توده های سپیدپوست اروپاییدی از ائیریانم و یجای نخستین (گستره شمال کسپین - میان رودهای ولگا و دانیوب) به سوی خاور و جنوب که از پنج و نیم هزار سال پیش آغاز گردید (سر از میانه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد) و تا چهار هزار سال پیش از امروز ادامه داشت، بخشی از آنان که خود را به نام آریایی ها (ایریایی ها یا ایری ها) می خواندند، با پاییدن در گستره قزاقستان و آسیای میانه (در گستره خوارزم، مرو، سغد، هفترورد، در دامنه های پامیر - در گستره میانرودان آمو و سیر) و استان سین کیانگ چین فرهنگی را پی ریختند که به نام فرهنگ اندرونوو یاد می شود. دارندگان این فرهنگ، سرزمین خود را به نام «هوانیرات» (Hvanirat) یا خونیرث («کشور اربه سوارن مهربان») می خواندند که در میان رودخانه های «راهه» یا «رهه» [ولگا] و «وهوی-داتیا» [آمو یا سیر؟] واقع بود (که از کوه های افسانه یی (یا شاید هم واقعی؟) «هرا» («هره» یا «هارا») سرچشمه می گرفتند و به دریای میانی واروکش (Vorukash) (کسپین) می ریختند.

این ها با گذشت زمان در حوالی سه هزار و پنجمصد سال پیش از امروز به فرهنگ زمینداری و کشاورزی رو آوردند و در واقع نیمه زمیندار و نیمه کوچرو بودند. هر چه بود، در آینده تا سه هزار سال پیش از امروز، آنان بیخی به شیوه زمینداری و اسکان رو آوردند. در چند دهه اخیر باستان شناسان ده ها سایت شهری و پروتو شهری در این سرزمین ها یافته اند که گواه بر موجودیت تمدن های کشاورزی دست کم چهار هزار ساله در این جاها می باشد.

می توان چنین پنداشت که گستره اندرونوو یا هونیرات را همچون ائیریانا و یجای دومی و باشندگان آن را که نیاکان توده های هندو ایرانی و تورانی بودند، به نام اریایی ها خواند. زبان ایشان را هم می شود به نام نیااوستایی (پرا اوستایی) یاد کرد.

چنین پنداشته می شود که همزمان با سرازیر شدن گروه هایی از اروپاییدی ها به گستره اندرونوو، با آب شدن یخچال های قفقاز و باز شدن دره ها و راه های کوهستانی، گروه هایی از اریایی ها (نیاکان مادها) در پنج هزار سال پیش از امروز وارد گستره غربی پشته ایران شده باشند و با باشندگان بومی کردستان و میانرودان و غرب ایران آمیزش یافته باشند.

اما هر چه بوده، چون شمار شان نسبت به باشندگان بومی بسیار کم بوده است، در میان آن ها ذوب شده و چندان برجسته نبوده اند. اما می توان رد پای شان را در آثار برجا مانده در جهان باستان رد گیری کرد. کاوش های اخیر نشان داده است که در آثار مکتوب بازمانده در میان توده های بین النهرینی و مصری شماری از واژه های دارای ریشه آریایی دیده می شود. روشن است در این راستا کار بزرگی پیش رو است. به ویژه برای ریشه شناسان و دانشمندان فقه اللغت.

از سوی دیگر، می توان چنین پنداشت که گروه هایی از باشندگان هوانیرات یا گستره فرهنگ اندرونوو هم می توانسته اند در پنج هزار سال پیش از امروز، از سرزمین های آن سوی رود سیر، وارد آسیای میانه، دامنه های پامیر و شمال افغانستان (بلخ و هرات) و شمال خاوری و جنوب خاوری ایران شده باشند. اما چون اندک شمار بوده اند، در میان باشندگان بومی ذوب شده بودند.

شماری از دانشمندان بر آن اند که نخستین سرازیری بزرگ توده های آریایی (نیاکان هندو آریایی ها) در حدود چهار هزار سال پیش از امروز از گستره هوانیرات به گستره آسیای میانه (میانرودان آمو و سیر) و دامنه های پامیر و شمال افغانستان کنونی (بلخ و هرات) صورت گرفته بود که بخش بزرگی از ایشان با گذشتن از آمو، وارد بلخ و هرات شدند و از هرات به سوی سند شتافتند و با گذشتن از آن به درون سرزمین هند وارد شدند و آن را آریاورته خواندند. شاید گروه های کوچکی هم به سوی غرب پشته ایران شتافتند و با توده های بومی آمیزش یافتند.

واپسین روند مهاجرت آریایی ها هم شاید در حوالی 3750 سال پیش از امروز صورت گرفت که در روند آن توده های ایرانی از گستره آسیای میانه و دامنه های پامیر به سوی هرات و بلخ سرازیر شدند و با توده های بومی که مسکون و زمیندار و با فرهنگ پیشرفته بودند و دارای جلدها سیه فام (سیه چهره یا سیه چهره چرده (تورها- تور به معنای سیاه و تاریک))، آمیزش یافتند. درست در همین هنگام است که زبان «اوستایی» در گستره کشور بلخ شکل می گیرد. روشن است زبانی به نام زبان اوستایی وجود نداشته است. مگر با این هم

می توان نام این زبان را به گونه مشروط و مفروض اوستایی خواند. زیرا اوستا با همین زبان نوشته شده بود.

پیش‌تاز ترین کسانی که بار نخست وارد بلخ شده بودند، با گذر از هندوکش به سوی جنوب شتافتند. برای نمونه می توان از نورستانی ها یاد کرد که یکی از نابترین توده های اریایی هستند. در خون آن ها تا 60 درصد هاپلوهای نوع R1a دیده می شود.

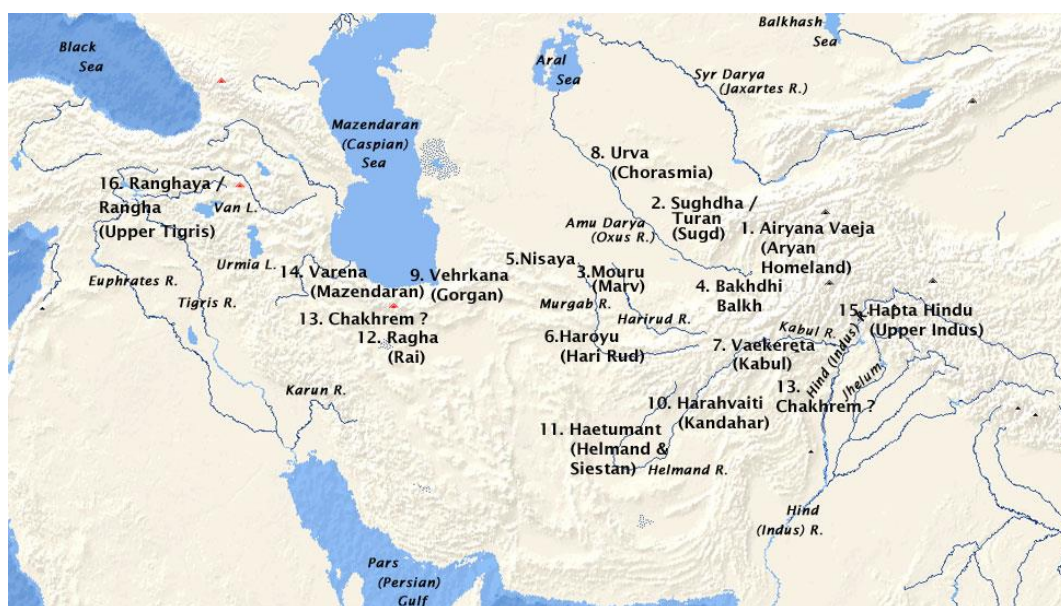
اروپاییدی های آمده به آسیا را می توان به دو دسته تقسیم کرد- یکی کسانی که سفید پوست و اروپاییدی بودند، اما اریایی نه مانند سیرها و دینلین ها و... و دیگری کسانی خود را آریایی می خواندند. یعنی هندو آریایی ها و ایرانی ها. آریایی های ایرانی هم به دو گروه آریایی های ایرانی و تورانی تقسیم می شدند که در آغاز یکی بودند اما پس‌تر میان شان تفاوت هایی هم رونما گردید. تفاوت میان ایشان هم در شیوه زندگانی و آیین بود که ایرانیان زیر تاثیر زمینداران سیه چرده بومی، شیوه زندگانی زمینداری مسکون و پیشرفته را فرا گرفتند. اما تورانیان با گذشت زمان دارای فرهنگ دامداری و شبانی و کوچروی گردیدند.

گروه های دیگری از توده های اروپاییدی که از ایرانم و یجا به سوی خاور و جنوب به راه افتاده بودند، به سوی سایبریای جنوبی و میانه های آسیا رهسپار شدند. از پنج هزار سال پیش از امروز، گروه هایی از آنان در گستره مرزهای جنوبی سایبریا تا کرانه های دریاچه بایکال [در اصل «بای کول» برگرفته شده از دو سازواره ایرانی شرقی دیرین- بای به معنای غنی مانند بایگانی و کول (قول) به معنای دریاچه] شتافتند. گروه های دیگر شان از راه قزاقستان، به سوی سرزمین های شمال و شمال غرب چین (استان های سینکیانگ، تورفان، گانسو و...) تا سراسر مرزهای شمالی چین و نیز نوار شمالی مغولستان در دامنه های جنوبی کوه های آلتای- سایان تا گستره جنوبی دریاچه بایکال رهسپار شدند و در حدود 3650 تا 3000 سال پیش از امروز در امتداد نواری که دیوار بزرگ چین روی آن ساخته شده بود، رویاروی توده های زردپوست چینی جاگزین شدند.

پس از سرازیر شدن آریایی ها و سایر توده های اروپاییدی (که دارای ریشه های تباری «ایر و هند و اروپایی» نژاد سپید و زبان «پروتو اوستایی» بودند) به قزاقستان، آسیای میانه و پشته ایران؛ بخشی از آنان که به آسیای میانه، هفت رود و استان سین کیانگ چین و پشته ایران آمده بودند، با آمیزش یافتن با توده های بومی سیه چرده و دارای فرهنگ برتر زمینداری (تورها- تور به معنای سیاه و تاریک)؛ دارای شیوه زندگی مسکون شدند و در آینده آیین زردتشی را پذیرفتند که پسانتر به نام «آریایی های ایرانی» معروف شدند. اما بخش دیگری از آن ها که در سرزمین جنوب سایبریا و تورفان (توریان) و توران خاوری (مغولستان) ماندگار شده بودند، به شیوه پیشین کوچی و چادرنشینی و رمه داری ادامه داند و به آیین تینگری یا آسمان پرستی نیایی پابند ماندند و از دید تباری پالوده تر ماندند که پسانتر به نام تورانیان یا «آریایی های تورانی» شهرت یافتند. (تور به معنای کوچی، چادرنشین، دوره گرد، دشت نورد و جهانگرد. کلمه توریست هم ریشه در همین تور دارد). پسان ها تورانیان توانستند سرزمین های گسترده یی را تا مرزهای سیحون (سیر دریا) بگیرند و این گونه مرزهای ایران و توران همین رود سیر گردید.

2. در دوره تاریخی:

-در دوره تاریخ اسطوره یی «آریایی ها و ایرانیان نخستین:



گستره سرزمین های اوستایی

که شامل شانزده سرزمین آفریده شده از سوی اهورامزدا پیرامون کوه های ایران میانه و خاوری است .

(گستره شانزده سرزمین یاد شده در اوستا)

ایریانا ویجا (میهن اصلی و خاستگاه آریایی ها) در اوستا به عنوان نخستین سرزمین اهورایی یاد شده که در گستره شمال پامیر واقع بوده است.

شانزدهمین سرزمین اوستایی -رانگایا یا رانگا در کردستان ترکیه در کرانه های باختری دریایچه وان در بخش های علیای رود فرات واقع است.

ایرانیان همه توده های کوچرو شمال را به نام تورها یا سکاها می خواندند. در حالی که اروپایی ها سکایی ها را به نام اسکیت ها می خواندند و آنان را به دو دسته اروپایی و آسیایی تقسیم می کردند. باز هم این چندان مهم نیست. مهم چیز دیگری است و آن این که در میان توده های اروپاییدی یی که تا جنوب سایبریا و شمال و شمال غربی چین تاخته بودند در پهلوی آریایی ها گروه های دیگری هم آمده بودند که در عین اروپایی بودن، آریایی شمرده نمی شدند. مانند سیرها، دنیلین ها و... اما با توجه به این که زبان های شان با آریایی ها بسیار نزدیک بود، دانشمندان زبان شناس، زبان آنان را در گروه زبان های ایرانی خاوری شمرده اند.

تورانیان برای نخستین بار در استان تووای روسیه در جنوب سایبریا و شمال مغولستان شاهنشاهی بزرگی را در 2700 سال پیش از امروز پی ریختند که نام آن ارژن بوده است. شهر ارژن را باستان شناسان روسی کشف کردند و سپس به کمک باستان شناسان آلمانی مطالعه کردند. اکنون چنین پنداشته می شود که زبان ارژنی یک زبان ایرانی خاوری بوده است. این در حالی است که ارژنی ها آریایی نه بل که دینلینی بوده اند. یعنی متعلق به یک گروه دیگر اروپاییدی ها.

پس از ارژنی ها، دومین شاهنشاهی بزرگی را که تورانیان در میانه های آسیا در گستره پهناوری در گانسو و تورفان و ختن و...به میان آوردند، شاهنشاهی مهابانویان (یوئه شی ها) بود که کنفدراسیونی بود در برگیرنده چندین قبیله که مهمترین ایشان تُخاری ها بودند. در

این باره در بخش دوم به تفصل سخن خواهیم گفت. زبان آن ها سکایی ختنی، از گروه زبان های ایرانی خاوری بود.

روشن است برای ما بیشتر گروه هایی مهم اند که در مرحله پسین وارد آسیای میانه و کستره خاوری و باختری پشته ایران شده بودند. این ها را می توان به دو گروه خاوری و باختری تقسیم کرد. گروه باختری، مادها اند که از راه قفقاز وارد شمال غرب ایران شده بودند. این ها در ائیریانا ویجه با دیگر گروه های هندواروپایی یکجا بسر می بردند. اما در هوانیرات دیگر با آنان نبودند. تنها هنگامی که با گرم شدن زمین، یخچال های کوهستانی قفقاز آب شدند، توانستند به سوی پشته ایران بیایند. اگر چنین باشد، آن ها باید یا توده های قفقازی بیشتر همیشه باشند. با این هم، چه از دید زبانی و چه از دید نژادی با ایرانیان و هندی ها بسیار نزدیک بودند.

دوره های پیشدادیان و کیانیان:

ایرانیان با استقرار در گستره شمالی ایران خاوری (اکنون افغانستان) از بدخشان تا هرات، نخستین دولت های خود را برپا داشتند. چنین پنداشته می شود که هسته نخستین ایران، گستره بامیان و بلخ بومی بوده باشد. درست در همین جا بوده که دودمان های پیشدادی (در بامیان) و کیانی (در بلخ) آغاز به فرمانروایی کردند و زرتشت هم در همین جا آیین خود را رسمیت بخشید.

زبان دوره های پیشدادیان و کیانیان زبانی بوده است که آن را «اوستایی» خوانده اند. یعنی زبانی که اوستا با آن نوشته شده بود. شاید بتوان چنین گفت که نیای بزرگ این زبان (زبان پروتو اوستایی) در آغاز در ائیربانه و میانه آمده بود. سپس نیای آن (زبان پرا اوستایی یا نیا اوستایی) در هوانیرات زاده شد. تفاوت زبان اوستایی با زبان پیش اوستایی یا پروتو اوستایی (زبان مشترک هندواروپایی) و پرا اوستایی یا نیا اوستایی (زبان مشترک ایرانیان، تورانیان و هندیان) در آن بوده است که این زبان به پیمانه های مختلفی با زبان های باشندگان بومی سیه چرده پشته ایران آمیزش یافته و از آن تاثیر پذیر گردیده بود. این در

حالی بود که زبان بخش بزرگی از توده های سکایی تا مدت های دراز سچه و پاکیزه مانده بود.

پیشدادیان (برگرفته از ویکی پدیا)

«پیشدادیان نخستین دودمان پادشاهان در شاهنامه و اساطیر ایرانیان می باشند. معادل اوستایی پیشداد (Pēš-dād)، پردات (Para-dāta)، به معنای مقدم است. این نام بی گفتگو نام یک خاندان نبود، بل که نامی است که بعدها بر این گروه نهاده اند. زیرا این گروه را مقدم بر دیگران شمرده اند.

در اساطیر ایران از کیومرث به عنوان نخستین انسان یاد شده، و کمتر بر پادشاهی او تکیه می شود. اما در شاهنامه او نیز جزو دودمان پیشدادی به شمار می آید. در متون پهلوی، هوشنگ کسی است که دارای لقب پیشداد می باشد. و چنین گمان می رود که او را نخستین پادشاهی می دانسته اند که بر جهان فرمان رانده است.

در ابتدای این دوره، پادشاهان با فره سلطنت می کنند. در این مرحله به مرور شاهد پیشرفت های مردم در جهات مختلف زندگی، از جمله کشف آتش، چگونگی یادگیری ساختمان سازی و... هستیم. مهم ترین شخصیت این دوره، جمشید است که در نهایت ضحاک بی فره و فریب خورده اهریمن پادشاهی را از او می ستاند. در تمام مدت هزارساله پادشاهی ضحاک، بدی جهان را فرا می گیرد. فریدون بر او چیره می شود و دوباره پادشاهان با فره به سلطنت می رسند، و نبردهای ایران و توران آغاز می شود. در شاهنامه، پادشاهی این دودمان با درگذشت گرشاسپ و بر تخت نشستن کی قباد به پایان می رسد.

شاهان پیشدادی در شاهنامه:

کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، ضحاک، فریدون، ایرج، منوچهر، نوذر، زو و گرشاسپ.

از حکومت نوذر تا گرشاسب و پایان دودمان پیشدادی:

طبق روایات فردوسی نوذر فرزند منوچهر چون از رسم پدر سرپیچی کرد، لشکریانش بر او شوریدند و ایران زمین در برابر توران ضعیف شد و افراسیاب تورانی به ایران لشکر کشید و نوذر را کشت. پس از مرگ نوذر، زو (زاب) پسر تهماسب به پادشاهی می رسید. گرشاسب فرزند زو آخرین پادشاه پیشدادی است که ناگزیر بود همواره جلو سپاه افراسیاب ایستادگی نماید. با مرگ گرشاسب، پیشدادیان منقرض و کیانیان به جهانداری می رسند.

کیانیان :

«نخستین پادشاه کیانی کیقباد است و پس از او مطابق روایات فردوسی و دیگر تاریخ نویسان ایران، هشت نفر دیگر بر ایران پادشاهی کردند. از نخستین جهاندار این خاندان که کیقباد است به ترتیب کیکاوس، کیخسرو، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، داراب و دارا به پادشاهی رسیدند. کلمه «کی» در اوستا «کوی» (Kavi) آمده که به معنای پادشاه، امیر و فرمانروا است. در شاهنامه فردوسی واژه «کی» به معنای پادشاهان کیانی است. استاد مشکور در کتاب ایران در عهد باستان آورده است که «کیا» لقب پادشاهان مازندران بوده است. هنوز هم در بعضی از شهرهای مازندران پسوند کیا در آخر نام خانوادگی افراد دیده می شود.

کیقباد؛ نیای کیانیان است که به روایت اوستا از فرزندان منوچهر بوده است. در شاهنامه آمده است که چون تخت پادشاهی از گرشاسب تهی ماند، زال نام و نشان کیقباد را که از نسل فریدون بود، از موبدان (کاهنان) پرسید. پس رستم را نزد او به البرزکوه فرستاد و کیقباد را به پادشاهی ایران نشانید. فردوسی از قول رستم می گوید: قباد گزین را ز البرزکوه / من آورده ام در میان گروه . او شهر استخر را به پایتختی برگزید. او چهار پسر داشت که از همه بزرگتر کیکاوس بود که پس از مرگ او به پادشاهی رسید. کیقباد، افراسیاب را شکست داد و در این جنگ ها رستم یاور او بود».

در باره کیانیان در ویکی پدیا آمده است:

«کیانیان دومین دودمان پادشاهی اساطیر ایرانی اند. از این دودمان در منابعی مانند : اوستا کتاب مقدس زرتشتیان، داستان هایی که در دودمان ساسانیان رواج داشته و کتاب های پهلوی کهن مانند بندهش، دینکرد، مینوی خرد و ... آمده است. برخی باستان شناسان و

محققان معتقدند که چنین دودمانی وجود داشته است و وجود آن بر پایه افسانه‌ها نبوده است، بر این اساس، این دودمان زمانی در ایران حکمرانی می‌کرده است. برخی دیگر نیز پادشاهان این دودمان را معادل با پادشاهان مادها می‌دانند.

کیانیان در اوستا نام خانوادگی دودمان پادشاهی نیست، اما در عهد ادبیات میانه ایرانی، در متن‌های پهلوی، افراد این خاندان پادشاهانی شمرده می‌شوند که پس از پیشدادیان به فرمانروایی ایران رسیده‌اند.

در شاهنامه فردوسی نیز دودمان کیانیان پس از پیشدادیان به حکمرانی می‌رسد و موسس این دودمان نیز بر پایه اطلاعات شاهنامه کی قباد است و با مرگ اسکندر پسر دارا نیز این سلسله منقرض می‌شود.

پادشاهان کیانی:

کی قباد، کی کاووس، کی خسرو

از لهراسپ تا گشتاسپ: لهراسپ و گشتاسپ

از بهمن تا اسکندر: بهمن، همای، داراب و دارا

کیانیان (در اصل کیان یا گویان) جمع واژه «گی»، به معنای حکیم و دانشمند می‌باشد. این واژه در اوستا به شکل «گوی» آمده‌است.

گوی‌ها و گرپنان (karpan) در اوستا گروهی خاص از روحانیان دارای مذهب دیو یسنا هستند که با زرتشت دشمنی می‌کردند. اما از هشت تن نیز - که مردمانی نیک بودند و پیش از زرتشت زندگی می‌کردند - با لقب گوی یاد شده است. اسامی این هشت تن از این قرار است:

گوی کوات (Kavi Kavāt)، به پارسی: کی قباد

گوی ائی‌پی‌وهو (Kavi Aipivohu) به پارسی: کی اپیوره

گوی اوسدن (Kavi Usāzn)، به پارسی: کی کاووس

کوی آرشن (Kavi Arshan) به پارسی: کی آرش
 کوی پیسینه (Kavi Pisinah) به پارسی: کی پیشین
 کوی بیرشن (Kavi Byarshan) به ارسی: کی به آرش
 کوی سیاورشن (Kavi Syavarshan)، به پارسی: کی سیاوش
 کوی هئوسروَه (Kavi Haosravah)، به پارسی: کی خسرو

از این افراد، کی قباد، کی کاووس و کی خسرو به پادشاهی رسیدند. دو تن دیگر نیز بیرون از این گروه، در دودمان کیانیان، در زمان زرتشت می زیسته اند: ائوروت آسپ (Aurvataspa)، به فارسی: کی لهراسپ و کوی ویشتاسپ (Kavi Vishataspa)، به فارسی: کی گشتاسپ.

ترتیب و توالی پادشاهان ماد آشکارا نشانگر آن هستند که اینان همان کیانیان اوستا و کتب پهلوی و شاهنامه هستند که بیشتر تحت القاب مربوطه مهم خودشان معرفی شده اند. که نام ها و یا القاب ایشان را جداگانه به ترتیب توالی تاریخی شان می آوریم تا مورد مقایسه قرار گیرند:

پادشاهان ماد:

دایائو کو (715-768 ق.م)،

اوپته یا اوپیس (685-715 ق.م) [دارای چهار پسر]،

خشریته (647-685 ق.م)، فرائورت (625-647 ق.م)،

کی آخسارو (585-625 ق.م)

و آستیگ (555-585 ق.م).

پادشاهان کیانی: کی قباد، کی اپیوه [دارای چهار پسر]، کیکاوس (یعنی پادشاه سرزمین چشمه ها = کاشان)، فرود-سیاوش، کیخسرو و آژدهاک (که نامش با اثری دهاک بابلی = یعنی خدا- پادشاه ماروش بابلی یعنی مردوک مشتبه شده و از رده پادشاهان کیانی خارج شده است).

دودمان کیانیان را به سه دوره می توان تقسیم نمود:

از کی قباد تا کی خسرو:

این دوره از دودمان با پادشاه شدن کی قباد آغاز می شود و با ناپدید شدن کی خسرو پایان می یابد. ویژگی بارز این دوره نبردهای دیرپای ایران و توران می باشد. این نبردها با کشته شدن سیاوش، پسر کی کاووس، به دست افراسیاب، و کینخواهی سیاوش از سوی ایرانیان به اوج خود می رسد. پادشاهان این دوره:

کی قباد و کی کاووس اند. او دومین پادشاه کیانی است. برخی او را معادل با کمبوجیه در نظر می گیرند. او پدر سیاوش است.

کی خسرو:

کی خسرو پسر سیاوش و فرنگیس است. او را بزرگترین پادشاه کیانی می دانند. همو است که با لشکرکشی به توران، به خونخواهی سیاوش افراسیاب را می کشد و بدین ترتیب به جنگ های ایران و توران پایان می دهد. برخی او را با کورش بزرگ یکی می دانند.

از لهراسپ تا گشتاسپ:

مهم ترین ویژگی این دوره ظهور زرتشت و نبردهای گشتاسپ و پسرانش برای گسترش دین بهی می باشد. پادشاهان این دوره از این قرار می باشند:

لهراسپ و گشتاسپ.

از بهمن تا اسکندر:

این دوره از شاهنشاهی کیانیان را می توان بخش تاریخی با خاطرات مبهم ایرانیان از دوره هخامنشیان دانست. با توجه به این که خاطره هخامنشیان نزد ایرانیان به مقدار بسیار زیادی از میان رفته بود، همچنان داستان هایی از آنان وجود داشت. مانند برخی روایات زندگی کوروش و اردشیرهای هخامنشی که به بهمن نسبت داده شده. پادشاهان این دوره در زیر آمده اند:

بهمن، همای [که گفته می شود پایتخت ایران را از بلخ به تیسفون برد]

داراب و دارا».

پیوست ها:

پیوست شماره 1:

از دیر باز گفت و شنیده‌های تندی بر سر این که نام کشور پیشدادیان و کیانیان چه بوده است؟ داکتر شیشف در کتاب «**خاستگاه و پرورشگاه تاجیکان**»^۵ زیر عنوان چشم

انداز تاریخی می نگارد:

در باره کهن ترین جاهای آسیای میانه که کنون تاجیک ها در آن بود و باش دارند، تنها گفته های افسانه یی در دست است. دیرین ترین منابع آگاهی بخش اطلاعاتی در زمینه، روایات آیینی- تباری هندی و ایرانی اند. در این منابع، فرضیه یی طرح و مدلل می گردد که برجستگی پامیر گهواره تبار آریایی بوده است که از این جا به جاهای دیگر پراکنده شده اند. در این جا ما باید به کهن ترین منبع- زند- اوستا رو بیاوریم. چون در این اثر، کهن ترین بینش ایرانیان در باره زمین و پراکندگی گستره بود و باش آنان و پاره های مردمی که این همه از دیدگاه جهان بینی و آیینی تنگاتنگ کنار هم بوده اند؛ درست مانند مفهوم هندی زمین، با آموزه های مذهبی برهمن ها بازتاب یافته است.

در باره تفاوت سه تیره یاد شده از سوی یونانیان- باختری ها، مادها، و پارس ها، نوشته های زندگی سخن به میان نمی آورند: در این نوشته ها همه این توده ها در کل به نام آریایی ها (ایرانی ها) یا اُرمُزدی ها یاد می شوند و زمین های شان به نام اری.

از وندیدات (مکاشفه) یکی از بخش های زند- اوستا^۶ چند فاکت جغرافیایی نسبتاً مهم در پیوند با ایران و باشندگان آن نمایان می گردد.^۷ اثیرینی- وئجو^۸ («ایران- وی» یعنی ایران

^۵. نگاه شود به: خاستگاه و پرورشگاه تاجیک ها، تارنگار «کانون مطالعات و پژوهش های افغانستان»،

www.arianfar.com

^۶. در باره اوستا نگاه شود به: دیاکونوف، تاریخ مادها، ترجمه داکتر کشاورز، ص. ص. 48-56. - گ.

^۷. ریتز، ک.، *ایران*، ترجمه خانیکف، سان پتر بورگ، 1874، ص. 31-32.

^۸. طبق خوانش نو- ایریانی و یجه (ایرانویچ) که به معنای گستره «ایرانی» (آریایی) است. «بر اساس تیوری (نظریه) پذیرفته شده از سوی بیشترین ایرانشناسان، ایریانی و یجه شامل گستره مردمان ایرانی آسیای میانه،

پاک)، جای نخست بود و باش توده های زندی⁹ یعنی تیره های پرنفوسی بود که پسان بیشتر در سغدیانان، باکتریانا (بلخ)، ماد و پارس زندگانی می کردند. در این جا اُرمزد برای نخستین بار جانداران (جانوران زنده) را گرد آورد. یعنی این جا آدم ها با رمه ها و پاده های خود برای نخستین بار در سیمای «نوع ها» در آمدند و جوامع را پی ریختند. آن گاه پادشاه جمشید به کمک آدم های آسمانی یعنی بنیادگذاران و راهنمایان (کسانی همانند نیمه خدایان یونانی) جانداران را گرد آورد، یعنی تیره های جداگانه را به یک توده متحد گردانید و خود رهبر و پیشوای توده ها و رمه ها گردید.

پس از آن، اُرمزد، خنجر زرین، داس و گاو آهن، نماد زمینداری را به جمشید داد و خلق را راهنمونی کرد تا به آبادانی اراضی پردازند.

در این هنگام، در ائیرنی- وئجو (ایریانم و یجه) زمستان سختی چیره گردید. پیش از آن در این سرزمین در سال هفت ماه گرم و پنج ماه سرد بود. در عصر جمشید زمستان ده ماه را در بر می گرفت و برای تابستان تنها دو ماه می ماند (به سان آسیای علیا، تبت، لاداک، و... که

شمال و جنوب افغانستان و خراسان و زمین های ایران کنونی متصل به آن می باشد.» (بابا جان غفور اف، تاجیکان، کتاب یکم، دوشنبه، «عرفان»، 1989، ص. 72).

⁹. توده های زندی و زبان های زندی، واژه های نادرستی بودند که تا اواخر سده نهم در میان خاورشناسان اروپایی رواج داشتند و مراد از آن ها، توده ها و زبان هایی بوده است که در کتاب های اوستا، زند و پازند از آن ها یاد شده است. در واقع، زند در زبان پارسی میانه به معنای شرح و تفسیر و ترجمه بوده است و به گونه ای که روشن است- نام کتابی که برای شرح اوستا نوشته شده است.

همین گونه، واژه هایی چون زبان های اوستایی و توده های اوستایی هم مفاهیم مجازی یی بودند که برای شناسایی این اقوام و زبان ها تا اواخر نهم به کار بسته می شده اند. پسان ها برای شناسایی و تشخیص بهتر تیره ها و زبان های باشند پشته ایران از سایر آریایی ها، آن ها را زیر نام عمومی سراسری تیره ها و زبان های «گروه ایرانی» رده بندی کردند. -گ.

کنون چنین است). آن گاه جمشید بنا به رهنمود اُرمزُد، مردم را از ائیرینی - وئجو به زمین روشن یعنی گرم تر برد. به جنوب.

راهپیمایی از کوچیدن باشندگان اولیه به سغد (سغدیانا) آغاز گردید. از آن جا به مور (مرو) و از مرو به بگد (باکتریا - بلخ)^{۱۰} و از بلخ به نیسای (نیسا).^{۱۱} از آن جا به هرو (هرات)، ویکیریت (Arachjlia)، هیتومات (Hindmand) راگان (Rhagis) - ری کنونی در جنوب تهران رهسپار گردیدند.

سه سرزمین آخری بانزهدت یا فاضله عبارت اند از: ویرینا (Ver, Persis)، که شاید مراد از پرسپولیس باشد)، هپتا هندو (Sapta Hendo)، هفت هند یا کشور سرزمین سرچشمه های رود سند) و رنگیایو که باید زیر نام (Aravastan) در باختر پارس، در آشور علیا، در کرانه های رودها دجله و فرات جستجو گردد. این گونه، مردم با آمدن به سرزمین های گرم تر جنوب حتا به خاور رود سند و در باختر رود فرات تا بین النهرین بخش گردیدند.

بیشتر آریایی ها در میانه های این زمین ها - در ویر^{۱۲} (Ver, Persis) پاک جادویی (یعنی وادی های پر آب) جا گرفتند که بسیار خوش جمشید می آمد. این گستره را که از چهار سو با زمین ها احاطه گردیده بود، (هم مانند چهاردهمین سرزمین اهورایی با چهار کنج - ویرینا) جمشید زیستاری (مسکونی) می سازد و آباد می نماید. او در این جا شهرها را بنیاد

¹⁰. بلخ در اوستا به صورت باختی (Bakhti) و در پارسی به شکل باختر و به یونانی (Bactrian) آمده و نام قدیمی آن رازیسپ است. - گ.

¹¹. شهری در 15-18 کیلومتری شمال باختری عشق آباد (اشک آباد) در ترکمنستان. این شهر خاستگاه اشکانیان یا پارت ها (پرنی ها یا دهایی ها) و نخستین پایتخت آن ها و خاستگاه آن چه که زبان پارسی میانه یا پهلوی اشکانی خوانده می شود، است. اشکانی ها یا پارت ها که بنیادگذار دودمان آن ها - اشک اول بود، از عشایر ایرانی پرثوه (پهلوه) برخاسته بود. مگر عشیره او پیوندهای تنگاتنگی با سکایی ها داشتند. پارت ها یا اشکانی ها به زبان گروه ایرانی خاوری - به گمان بسیار بلخی شاید آمیخته با سغدی سخن می گفتند. - گ.

¹². verena - سرزمین یا کشور چهار گوشه ورن (ورنا) - به باور برخی از پژوهشگران - گیلان است.

می گذارد و در آن ها 1000 نفر، 600 نفر، و 300 نفر را جا می دهد. راه ها می کشد، زمینداری و کشتکاری را راه می اندازد، و باغداری رواج می دهد و برای خود کاخ می سازد- برای شکوه و جلال خود.

در جریان همه کوچیدن خود، جمشید و مردم او، همه سرزمین هایی را که به آن می آمدند؛ تهی از باشند و ناآباد می یافتند. جمشید برای نخستین بار این سرزمین ها را با آدم ها و جانوران مسکون می سازد. در این واحه های بارور، مردم با مقایسه آن ها با خاستگاه وحشی نخستین خویش، خود را به آن پیمانه خوشبخت می پنداشتند که این عصر در حماسه ها به نام عصر زرین یاد می شود.

متفاوت از این سرزمین (جایی که بنا به رهنمود اُرمزُد برای نخستین بار دست به زمینداری و آبادسازی شهرها و ساختن کاخ ها یازیدند، جایی که مردمان وحشی کوچرو به شهریان مسکن گزین مبدل شدند)؛ متفاوت از این سرزمین گرم جنوبی که در بخش آفتابی زمین واقع بود؛ محل بود و باش آغازین مردمان زندی که حرکت خود را از آن از ائیرینی- وئدو به سوی جنوب آغاز کرده بودند، سرد و سوزان و خشک بود.

این ائیرینی- وئجو، دیرین ترین زیستگاه، می بایستی در شمال میهن بعدی دومین آن ها- آن زمین پرشکوه که از سوی جمشید آبادان گردید که در سرودها نیز به همان نام نخستین خود، ائیرینی- وئجو یاد می گردد؛^{۱۳} واقع بوده باشد.

از این رو دو ائیرینی^{۱۴} داریم:

^{۱۳}. این سنگین ترین آوندی است دال بر آن که نام سراسری و عمومی سرزمین های شانزده گانه اهورایی در دوره تاریخ اساطیری- درست مانند خاستگاه نخستین آریایی ها - ائیریانا ویجه بوده است- گ.

^{۱۴}. داکتر شیشف، پامیر را خاستگاه نخستین آریایی ها می دانست. از همین رو، از دو ائیرینی ویجو یاد می کند. اکنون می توان از سه ائیرینی ویجو یاد کرد: نخستین آن گستره یی از کرانه های غربی رود ولگا تا کرانه های رود دانیوب است. دومین آن گستره فرهنگ اندرونوو و سومین آن پشته ایران.

یکی میهن مردمان زند تا کوچیدن آن ها (به جنوب) و دیگری سرزمینی که آن ها به آن کوچیدند و نباید این دو را خلط کنیم.

نخستین اثیرینی، آریا، ایران به مفهوم بس محدود در شمال واقع بود و گهواره و زادگاه و خاستگاه ایرانیان، میهن آغازین و نخستین آن ها که در بخش نخست وندیدات از آن یادآوری می گردد و از آن جا کوچیدن همه ایرانیان آغاز گردید.

دومین اثیرینی، آریا یا ایران به مفهوم گسترده کشور سترگ پرباری است در جنوب ایران نخستین که در آغاز تهی از باشنده بود و برای بار نخست از سوی جمشید (که با نسل های ایرانی که پیش از آن، سرزمین های بسیاری را درنوردیده بودند، به آن جا آمد)، آباد گردید. سرزمینی که خود اُرمُزد با ایزدان خود از آن بازدید کرد. سرزمینی که جمشید تخت خود را در آن گذاشت، ریش سپیدان و بزرگان تبار خود را گرد آورد و کشور و دولت کاملی را در آن پی نهاد.

این سرزمین دومی اثیرینی، اریما، اریانا، ایران پرآوازه - کشوری است که در آینده ایرانیان آن را زیر رهبری درخشان تیره های شاهی همخون خود (که نه تنها فرمانرایی خود را در میهن نخستین شان از دست داده بودند، بل حتا از آن یادآوری هم نمی کردند و آن را به خاطر نمی آوردند)، استیلا نمودند.

زیستگاه نخستین شمالی مردمان زند کجا است؟ در این باره نمی توان پاسخ معینی داد. زمستان و سرمای سخت ده ماهه در سال، این سرزمین را به یک جای زیست ناپذیر و توانفرسا مبدل گردانیده بود، تنها می تواند بخش میانی آسیای علیا در نزدیکی سرچشمه های رود آمو (اکسوس) و رود یکسرت در پامیر، بیلور، تبت باختری باشد - جایی که کوئن - لون - سرزمین بهشتی چینی ها قرار دارد و برجستگی هموار پشت سر آن که درست با این گونه شرح و توصیف طبیعت همخوانی دارد.

از وندیدات می بینیم که در کشور نخستین توده های زندگی، در آغاز هفت ماه گرم و پنج ماه سرد بوده است و سپس سرمای سخت و توانفرسا فرا رسیده است که تنها دو ماه گرم و ده ماه دیگر آن سرد بوده است. یعنی چرخش بزرگ زمین شناسیک رخ داده است.

پژوهش های زمین شناسیک ای. و. موشکیتف در باره گذشته پامیر¹⁵ نیز این اندیشه را تایید می کنند که دال بر دادگرانه بودن اشاره های وندیدات به تغییر اوضاع اقلیمی یی است که مردمان زندگی را ناگزیر گردانید که خاستگاه خود را ترک گویند و سرزمین های بیشتر خوشایند و مناسب را برای بود و باش خود بر گزینند.

این که مردمان زندگی به راستی در زمانه های کهن در پامیر به سر می بردند، همچنین اندیشه های ابراز شده از سوی بیورونف- کارشناس زبانشناسی تایید می کند که می گوید: در آن سوی حدود و سرزمین هایی که ما زیر نام آریا (ایران)، می شناسیم یعنی در توران، پلینی توده های بسیاری را از زمانه های کهن بر می شمارد که Antariani، Ariacae، Arimaspi، Aramaei اند که ما را ناگزیر می گردانند گمان بزنیم که این قبایل کوچرو به رغم دشمنی همیشگی شان با سغدیانی ها و باکتری ها (بلخیان) روی هم رفته از دیدگاه زبان با آن ها خویشاوند بوده اند زیرا نام های شان به پیمان معینی تنها از روی زبان های زندگی قابل توضیح است.

Ariacae و Antariani به گونه بلافصل Aria و Arya دیرین زندگی را به خاطر می آورد.

کلمه (پسوند) اسپ (acpa) که بسیار زیاد در نام های آدم ها و جاها به کار می رود، و نیز کلمه arvat (به زبان زندگی aurat) که نیز به همین معنا است، مگر بسیار کم کاربرد دارد، برهان قاطعی یی است برای گسترش چشمگیر زبان زندگی تا اقصای اریم اسپان (که همچنین

¹⁵. نگاه شود به: *تورکستان*، جلد یکم، سانکت پتربورگ، 1886، ص. 42.

از acpa گرفته شده است) و اری یا ایرامان ها که روشن است نمی توانستند ارمنی باشند، باید آن ها را چونان اریان پنداشت.

کوچیدن تیره های ایرانی از چنین سرزمین سرد و سوزان و خشن با کوه های پر از برف (نقل مکانی که نه همانند دیگر رویدادها به دلیل خصومت دشمنان، بل به خاطر بدمنشی و زشت کرداری اهریمن که آب و هوا را خراب ساخت، صورت گرفت)، نیز نه تنها در تناقض با اطلاعات تاریخی ما نیستند، بل حتا آن را تایید هم می کنند. توده های گوناگونی که در این ارتفاعات دیده می شوند، و تا به امروز گویش های سرزمین نخستین خود را نگه داشته اند، به گمان بسیار از برجاماندگان همان قبایل کهن می باشند.

نکته شایان توجه و دلچسب دیگر که در حماسه ها دیده می شود، با جغرافیا پیوند می خورد. مردمان کوچیده از خاستگاه خود نخست به سغدو می آیند هرگاه منظور از سغدو به گونه بلافصل سغدیانا و زمین های پیرامون آن باشد، آن گاه مسیر اولیه حرکت آریایی ها از بخش های میانی آسیای علیا به آن جا و سپس به باکتریا و ایران کنونی از خاور به باختر و یا اولیه از شمال خاوری به سوی جنوب باختری به سوی وادی ها و دره های کوهستانی- مسیری که همه مردمان ناقل حتا تا زمان ما طی نموده بودند، روشن می گردد.

درست در همین جا است که ما باید میهن نخستین نیاکان مردمان هندی و ایرانی را جستجو نماییم. و همین گونه، آریایی ها و هم آریایی ها را. یعنی سرزمینی را که در زند ائیرینی و در سانسکرت آیریا نامیده اند. این نام ها را در آینده توده های کوچیده با خود بردند: پیروان اُرمُزد به جنوب باختری به ایران کنونی و پیروان برهمن به جنوب و جنوب خاوری به هند و به سوی رود گنگ به آیریا- ورته.

هر دو این تیره های جداگانه و مستقل مگر با توجه به نزدیکی زبان های شان- خویشاوند، یادبودهایی در باره شمال سرد و سوزان، پر برف، مقدس و خودی بر جا مانده است: برهمن روی کیلای (گاری) کعبه خدایان خود را بدان جا برد و ایرانی- [نام-گک]. نخستین سرزمین آفریده اُرمُزد ائِرئینی- وئجو را.

هم هندی ها و هم ایرانیان در آموزه های کاهنان خود سرزمین هایی را که پسان تر به دست آورده بودند، می ستایند: برهمنان «آیریا- ورته» را چونان زمین مردان دلاور («اچو» در زبان سانسکریت به معنای *exceiens* است)، و ایرانیان- ایران خود را چونان سرزمین مقدس و پرگهر- دیار پاکان که به دست جمشید به پایه آبادانی و سرسبزی رسید.

جاهای نو اسکان توده های زندگی، راستش زمستان های سرد و سوزان و خشن هم داشت. مگر این جا اُرمزد پلشتی را به نیکویی مبدل گردانید: به محض این که یخ و برف بهاری آب می گردد، زمین ها با آب جویباران و رودخانه ها سیراب می شوند و با سبزه های دلنواز پوشانیده. در این سرزمین، تیره های کوچیده می توانستند برای بود و باش دایمی مسکن گزین گردند و بپایند و پاده ها و رمه های دشتگرد خود را به جانوران رام خانگی (اهلی) مبدل نمایند.

این روایات بس کهن، به دلیل بس ساده بودن خود بس برجسته اند: حمایت اُرمزد از جمشید- پیشوای تیره کوچیده - «ابراهیم ایرانی»^{۱۶} که مردم خود را از کشور خشن کوهستانی به سرزمین بس نیکوی پر بار آورد- جایی که پسان ها مردم آن را آبادان و خرم ساختند.

در ایران پهناور، میان هند، رودهای دجله و فرات؛ میان رود یکسرت، دریای کسپین و دریای سند، در همه جا آب و هوای گوناگون دیده می شود- گرم، سرد، زمین های حاصلخیز و بایر، زیستایی، خاک، بسته به این که منطقه کوهستانی است، یا بیابانی یا دشت و دمن.

در کوهساران، بیابان ها و یا در نوارهای بارور و خرم و شاداب، [ایران-گک]. برای هر یک برازندگی و کمبودها و کاستی های خودشان رقم خورده است، و برای همه: آسمان همیشه

¹⁶. منظور از ابراهیم پیامبر است که یهودان را کوچانید.-گک.

روشن و پاک، پرتو درخشان خورشید و ستارگان فروزان ارزانی گردیده است. مگر در آن جا [در ایران-گک.] باران و در کل آب کم است، و به همین خاطر به رودخانه های پر آب و خروشان، آبگیرها، کاریزها و چشمه ساران و.... ارج فراوان گذاشته می شود.

نوارهای سرسبز و بارآور از هر سو با بیابان ها پیچانیده شده اند که دستخوش دشواری های بسیاری می شوند و نیازهای فراوانی دارند. گاه از سوی اهریمن- منبع پلشتی ها به چالش کشانده می شود که سرما و خزندگان و گزندگان را بر این کشتزارها و چمنزارها می آورند و گاهی هم بیماری ها و ناداری، فریب، تبهکاری و بزهکاری را بر مردم چیره می سازد.^{۱۷}

تاریخ نویسان گزارش می دهند که حوضه ترکستان (سرزمین آسیای میانه) در گذشته ها از آن چه که امروز هست، بیخی تفاوت داشت. این یک سرزمین شگوفان بود که در آن یکی از دیرین ترین تمدن های جهان پدید آمده و به شگوفایی رسیده بود.

باشندگان آریایی در وادی های رود آمو و یکسرات در اعماق اعصار دیرین چنین دولت هایی چون باکتریانا (باختر یا بلخ)، ماورالنهر (فرارود)^{۱۸} یا بخارا، سغدی یا (زرافشان)، و

^{۱۷}. ریتز، *ایران*، ترجمه خانیکف، سانکت پتربورگ، ۱۸۷۴، ص. ۴۰-۴۸.

^{۱۸}. ترانس اوکسیانیا- سرزمین های آن سوی رود اکسوس- این گونه یونانیان گستره میان رودهای آمو و سیر دریا را می نامیدند که پسان ها نام عربی ماوراالنهر را گرفت. در بیتی که برخی از منابع آن را به فردوسی منسوب کرده اند و برخی دیگر به رودکی، نام دیرین ایرانی گستره میان رودهای آمو و سیردریا آمده است- ورز رود یا وراز رود: اگر پهلوانی مدانی زبان- وراز رود را ماوراءالنهر خوان

کنون این گستره را به زبان پارسی فرارود می گویند- یعنی سرزمین آن سوی رود آمو. بایسته است میان «فرارود» و «فرارودان» - سرزمین های آن سوی سیر دریا یا توران باستانی؛ تفاوت قائل شد.-گک.

خوارزم (خیوه) را بنیاد گذاشتند که با پرنفوس بودن، آرامی و رفاه و تراز بالای توسعه سیاسی برجسته بودند.

باکتریانا (بلخ) یا شهر بکتی (بخدی) یا باکتریس - بلخ کوچک امروزی، به گواهی کتیز و دیودور هنوز در دوره نین آشوری در 1200 پیش از میلاد شگوفاً و آباد بود و به حق به نام مادر شهرها (ام البلاد) و «قلب ایران اصلی» یاد می شد.

خیوه نادار کنونی، به گزارش بیرونی، زمانی از دیدگاه تراز دانش در جایگاه بالایی بود که گاهنامه خورشیدی آن بهترین گاهنامه به شمار بود. عصر گاهشماری خوارزمیان از سال 678 پیش از میلاد آغاز می شد.

یاقوت نامدار (شاید منظور از یاقوت حموی باشد) سخن از کتابخانه غنی مرو به میان می آورد که در روزگاری شهر بالنده خوارزم به شمار می رفت.¹⁹ مگر امروز جای بود و باش کوچرو نشین ترکمن ها است.

خوارزم (کشور روشنی - کشور خورشید) در سده یازدهم، به اوج شگوفایی خود رسید که تا یورش چنگیز خان نیمه نخست سده سیزدهم ادامه یافت. این جا هیرکانیای شگوفاً قرار داشت که به فرهنگ بالای خود و بازرگانی گسترده خود با بلخ می بالید. ترانس اوکسیانا در پهلوی آموزش به بازرگانی گسترده خود به ویژه فلزات گرانبهای خود می بالید - چیزی که در باره آن منابع چینی نیز گواهی می دهند.

سغدیانا، دیرین ترین گهواره فرهنگی آموزه های کوتاه زرتشت در باره دو موجود آغازین - خدای نور و خدای تاریکی بود. این سرزمین مقدس خاور بود که پرتو خود را به یمن به ویژه زند - اوستا - این دیرین ترین اثر زندگانی روحی هند و اروپایی، به سر تا سر جهان می پاشید.

¹⁹. ریتز، ایران، ترجمه خانیکف، سان پتربورگ، 1874، ص. 40-48.

افزون بر گویا توسعه بالای درونی، حوضه ترکستان از گذشته ها چونان جای داد و ستد تمدن های کهن خاور و باختر بود. از این سرزمین، کهن ترین راه و پر آوازه ترین راه بازرگانی ابریشم، می گذشت. ابریشم هنوز در 2000 سال پیش از میلاد در چین تولید می شد. از سوی دیگر، یونانیان هنوز پیش از هرودوت (پیش از 800 سال پیش از میلاد) ابریشم را می شناختند. آن را به طلا ارزش می دادند و از کشور (Issedon) یعنی ترکستان خاوری کنونی [(ایالت سینکیانگ کنونی) - گ.ک.] به دست می آوردند.

باشندگان آریایی این مناطق در گذشته باستان به پیمان شایسته نیرومند بوده اند. به سال 1500 پیش از میلاد از پسزنی یورش اردوی بسیار شمار آبی چشمان تاماهو در مرزهای باختری مصر یاد آوری می گردد. [افسانه هایی هم در باره این مردمان هست. برای مثال - گ.ک.] دیودور حکایت می کند که رامسس سوم میامون فرعون نهم دودمان شاهان مصری (1284-1462 پیش از میلاد) لیبی، ایتوپی، پارس، اسکیف و باکتريا را فتح کرد. بنا به گفته کتیزی، باکتريا از سوی نین - شاه بابل فتح گردیده بود که او این لشکرکشی خود را گو این که با ارتشی متشکل بر 170000 پیاده، 200000 سواره و 10600 گاری دار که مجهز با جنگ افزارهای سنگین بودند، انجام داد.²⁰

تیره های فزونشمار که در کوه ها و در پشته های بلند بود و باش داشتند، پیش از آن که زیر یوغ شاهنشاهی های بزرگ بروند، از آزادی سیاسی کامل برخوردار بودند و در وضعی بودند که همانندی دارد به وضع کنونی بختیاری ها در ایران. آن ها بسیار به سادگی می

²⁰. هنوز به سال 1902 اکادمیسین برتلد به بار افسانه یی این لشکرکشی اشاره نموده بود. (نگاه شود به: برتلد، **کارهایی در زمینه جغرافیای تاریخی**، مسکو، انتشارات «ادبیات خاور»، 2002، ص. 23).

شیشف نیز به غیر واقعی بودن این لشکرکشی پسانتر اشاره نموده است. مگر بیشترین دانشمندان با رد محتوی مشخص حکایت کیتس، همراه با آن، گمان می زنند که در عقب آن قصه های پخش شده در ایران در باره «بلخ توانمند» پنهان است. (نگاه شود به باباجان غفور اف، تاجیکان، کتاب یکم، ص. 73).

زیستند، به کشت و کار در وادی ها می پرداختند و به دامداری و رمة داری در دامنه های کوه ها می پرداختند.²¹

هرگاه به کتاب شاهان فردوسی باور کنیم، ایرانیان نخستین گوشت جانوران نمی خوردند و خوراک های دیگری را جز گندم، و میوه نمی شناختند. فردوسی به ما باز می گوید که با کدامین شیوه شهزاده مهربان، دوست داشتی و نیکومنش ضحاک²² به هیولای نماد خود کامگی و خشونت مبدل شد: او را وادار به خوردن تخم و هم سپس به تدریج خوردن گوشت نمودند. در آغاز گوشت بریان و سپس هم خام. سر انجام، او گوشتخوار انزجار آور- آدمخور گردید که کاوه آهنگر با برافراشتن درفش خود از پیشبند چرمین [درفش کاویانی]-گ. [بر وی پیروز گردید. این گونه پرورش شهزاده، روشن است نماد انقلاب است که مختص تمایلات مردم در هنگام گذار به خوراکی های گوشتی است. این انقلاب به گمان غالب مطابقت دارد با دوره آن جنگ های قدیمی که باشندگان کوه های هموار با مردمان همواری های پست می کردند.

ما مرهون ایرانیانیم که برای نخستین بار شالوده یی را برای توسعه علم ریاضی گذاشتند. به سخن دیگر: باشندگان ایران، (به گونه یی که می توانیم از روی خویشاوندی نزدیک همه آریایی ها داوری کنیم)، با واژه هایی که اعداد را با یک ها، ده ها و صدها نشان می دادند، آن دستگاه شمارش را به میان آوردند که علم حساب را بیخی از کاربرد استعارات و مساوی ها آزاد گردانید و برای همیشه برای هر عدد نشانه یا علامه بیخی معینی را تثبیت نمود و درست با همین شگرد، یکی از چشمگیرترین رخدادهای در تکامل نوع بشر رو داد. شمارش آغازین چنین بر می آید که تنها به صدها محدود می گشت، چون نام هزاره ها در نوشتارها و گفتارهای هند و اروپایی تشخیص می گردید.

²¹. ریکلیو، *انسان و زمین*، 1906، جلد یکم، ص. 404.

²². زرتشتیان او را بیو اسپ- دارند ده هزار اسپ و دهاک (اژدهاک) - مار دارای ده پلشتی و زشتی می خواندند.-گ.

آن کیش های نخستین که با درهم آمیزی با دیگر سازه ها، پسان ها در مزدایسم ریخت یافتند، و علت آن گردیدند که سرزمین های ایران نام سرزمین های «پاک» را گیرند، چنین بر می آید در نیایش به آتش که همه چیز را پاک می گردانید و در مهر ورزیدن به زمینداری که انسان را ناگزیر می گرداند وارد اتحاد با زمین شود، بازتاب می یافت. این گونه کیش دوگانه، زمان درازی پا از چارچوب خانواده ها بیرون نمی نهاد و موجب پدیدآیی کیش کاهنی نمی گردید.

بیخی طبیعی است که از همه ریشه هایی که از آن ها درخت تنومند و پهن پیکر مزدایسم رویدند، دیرین ترین و تناورترین ریشه همو کیش آفتاب و نماینده زمینی آن- شعله خیره کننده آتش بود که همه چیز را می سوزاند و پاک می کرد. این آیین اولیه که آثار آن را تا جایی توسعه بعدی کلی بشریت زدود، در جهان ایرانی چنین برجسته و روشن را حفظ نموده بود که تیره های ایرانی در همه زمانه ها به آن پیمان همه جانبه زیر تاثیر آن مانده بود که در آوان زندگی آگاهانه خود.

روشن نیست که اختراع شدیاری و قلبه و ماله منظم خاک های حاصلخیز در کجا صورت گرفته باشد. مگر آن ارجگزاری یی که خیشاوه زمین ها که نزد آریاییان خاوری در ویداهای آن ها می بینیم، به ما نشان می دهند که شاید آن ها این هنر را به ارث گذاشته باشند.

توجه ما را آن کوه های هموار به خود جلب می کند که آریایی های خاوری از آن ها فرود آمدند. از سوی دیگر، ما آشنایی با شخم زدن را همچنین در دامنه های شیب های ایران در بین النهرین مشاهده می کنیم در عهدی که ما را از آن دست کم هفت هزاره از آن جدا می کند. از این جاها تا به امروز در آن سوی ایران اختراع بارورسازی خاک در گستره بس پهناور جهان باستان گسترش یافته بود. دگرگونی در شیوه های کارسازی خاک چنین بر می آید که همچنین تعویض یک مواد خوراکی را که در دسترس تیره های ایرانی بود، برای بقای زندگانی شان، برای دیگران در پی داشت.

رستنی‌یی که تا آن زمان به آدمی نان می‌داد، ارزن بود. هنگامی که برزگر ابزاری را به دست آورد که به او امکان داد آسانتر در گستره پهن تر زمین را قلبه، ماله و شدیار نماید، آغاز به کارسازی دیگر رستنی‌ها و گیاهان سودمند نمود و در گام نخست گندم که خاستگاه آن را در کوه‌های ایران در آسیای صغیر می‌جویند.

شگفتی بر انگیز نیست که ایرانیان سرشار از ساده‌ترین شگفتی، به یمن پیروزی‌هایی که بر محیط پیرامون به دست آورده بودند، همچنین بنیادگذاران آیین نو شمرده می‌شدند - کیش بزرگری با برگزاری جشن‌ها و آیین‌های دهگانی] (شخم زدن، نهالستانی، تخم‌پاشی، درو کردن، خرمن کردن، آرد کردن و...) - گ. [به همراه بود.

در اوستا آمده است: «پیروی و اطاعت از دین واقعی در چه است؟ پاسخ اهورامزدا چنین است: در کشت فراوان غلات. هنگامی که نان (گندم) می‌روید، ابلیس‌ها را ترس فرا می‌گیرد. هنگامی که نان (گندم) را درو می‌کنند، آن‌ها از نومیدی می‌جنگند، هنگامی که آن را آسیاب می‌کنند، آنان پراکنده می‌شوند!»

با این باورهای آغازین، ایرانیان اولیه که با بیان بس آشکار و رسا در اوستا و دیگر کتاب‌های مقدس پارسیان بازتاب یافته‌اند، به طبیعی‌ترین شیوه، دیگر تصورات آیینی مختلف مختص نسل اولیه، طبیعت و اونیمیسم را در هم می‌آمیختند.

پرستش آسمان و ابرها با شور و شیدایی و شیفستگی، ستایش و ارجگزاری به آب زندگانی بخش، که پیوسته با جوش و خروش از زیر زمین می‌برآمد، ترس از ارواح خبیثه که زاییده خیالات آشفته و پریشان آدمی‌اند، هنوز به شکل باورهایی تا هنگام پدیدآیی آیین مزدایسم - پرستش پروردگار تعالی - «موجود خردمند» در سازه‌های آیین اولیه ایرانیان شامل بودند.

مزدایسم (آیین مزدا) در آینده اهمیت به سزا و چشمگیری هم در تاریخ ایران و هم در کل در تاریخ اندیشه انسان بازی کرد - که در برگیرنده اشکال پیشین مذهب بود اما اندیشه نوی

را هم به آن افزود- اندیشه آشتی ناپذیری (انتاگونیزم) دو مبداء را- نیکی و پلشتی (خیر و شر) را.

برای ما اهمیت چندانی ندارد که بنیادگذار این آیین کسی به نام زرتشت (زَرستوسترا، زَرَتوشترا، زدوچ یا زُرَستر) به راستی یک شخصیت تاریخی بوده است که در باکتریانا، در راگ [شاید منظور از «راغ» بدخشان و یا ری تهران باشد]-گ. و یا در آتروپاتنا (Atropatena) (آذربایجان) دیده به گیتی گشوده است و یا این که او یک چهره افسانه‌ای بوده است که پسان‌ها با فانتیزی و خیال پردازی آدم‌ها آفریده شده است. این را که آیا زرتشت مطابق تفاسیر مجاز، مگر نه به کلی موثق ریشه شناسیک (ایتمولوژیک)، به راستی کشتکار نیکومنشی بوده است یا نه^{۲۳} و این که آیا درست است که او نخستین کاهن (مغ)، نخستین سپاهدار و نخستین برزگر بود یا نه- این را ما نمی دانیم. بسنده است که نام او نماد در واقع آیین دو آلیستی ایران است.^{۲۴}

²³. بنا به روایت بیشتر اشتهار یافته، زرتشت به معنای ساربان (کاروان بان اشتران) و یا به گونه‌ای که استیلین-کامنسکی نشان داده است، به زبان ایرانی باستان به معنای چیزی همانند «دارنده اشتران پیر» بوده است. به باور او، این نام می‌توانسته است وردی بوده باشد که برای دفع نیروهای شریر از نوزاد بر زبان رانده می‌شده است. این گونه نام‌ها در میان بسیاری از توده‌های ایرانی در آسیای میانه دیده می‌شود... (نگاهی بر کتاب **مئیری بویس، زردشتیان، باورها و سنت‌ها**، سانکت پتربورگ، از انتشارات خاورشناسی پتربورگ، 2003، ص. 40).

²⁴. کنکاش‌ها در باره چگونگی آیین زردشتی تا همین اکنون ادامه دارد. برخی از دانشمندان از جمله استاد فریدون جنیدی با دیدگاه‌های جا افتاده در باره بار دوآلیستی آیین زرتشتی موافق نیستند و آن را آیین توحیدی می‌دانند. جنیدی بر آن پا می‌فشارد که اهریمن مانند اهورامزدا خدا نیست. او ابلیس است. مانند ابلیس مسیحیان و شیطان مسلمانان. برخی از دانشمندان بر آن اند که آیین زرتشتی در آغاز در هنگام زندگانی زرتشت و آوان پیدایی، آیین توحیدی بوده است. مگر، پسان‌ها بار دوآلیستی را به خود گرفته است. (نگاه شود به: مئیری بویس، ص 292-293).

بی تردید، اوستا به آن شکلی که ما آن را کنون می شناسیم، از سوی کاهنان (مغان) نزدیک به سده سوم میلادی در سرزمین مادها پخش گردید: از آن جا کتاب های مقدس نو به ما رسیدند که به گمان بسیار از برجا مانده های کتاب های کهن پدید آمده اند.^{۲۵}

در باره زبان ایرانیان قدیم ما می توانیم همین گونه از روی اوستا داوری کنیم. از روی دو گویش که در اوستا به چشم می خورد، یکی تنها به کوچکترین بخش اوستا یعنی به یسنا و چند نیایش (موعظه) کوتاه که بخش بیشتر آن به شکل متریک (قافیه دار) سروده شده است و آن ها را به نام گات ها یاد می کنند. این که همانا این بخش اوستا دیرین ترین بخش آن است، از روی متن خود کل کتاب دیده می شود. چون از گات ها و دیگر نیایش ها که با همان گویش نوشته شده اند، در دیگر بخش های اوستا با ارجگزاری خاصی یادآوری می گردد و برخی از آن ها حتا تعبیر و تفسیر هم می گردد که نشان می دهد که گویش این بخش های کتاب بایست از دیگر بخش های اوستا مقدم تر باشد.

با این هم، چون گویش جهان نگری گات ها در بخش های دیگر اوستا بسیار کم از یک دیگر متفاوت اند، همین گونه نامحتمل است که وقفه زمانی بسیار زیاد تدوین این دو بخش کتاب را از هم دیگر جدا ساخته باشد. به گمان غالب، دلیل اختلاف این دو گویش، جاهای مختلف کاربرد آن است. و چون زبان بخش متباقی اوستا را چونان زبان باکتریایی (باختری) ارزیابی می کنند، آسوده تر از همه این است که همونا با ویسترگارد پذیریم که سرزمین واقع در شمال باکتريا- یعنی سغد چونان میهن گویش اوستایی بوده است.

پروفسور اشپیگل می گوید: با آن که ما این سان به گونه یی تا جایی بنیادی می توانیم هر دو گویش اوستا (سغدی و باکتریایی) را به گویش های ایرانی خاوری منسوب بدانیم، شوربختانه امکان نداریم که به همین پیمانه برداشت های مثبت را در پیوند با قدامت نسبی این گویش ها انجام دهیم.^{۲۶}

^{۲۵}. ریکلیو، انسان و زمین، جلد 1، ص. 404-416.

^{۲۶}. ریتز، ک.، ایران، ترجمه خانیکف، 1874، پیوست 2، پروفسور اشپیگل، ص. 192-193.

مطالعه قیاسی (مقایسه‌ی) توده‌ها نشان می‌دهد که باکتریانا در جریان همه دوره‌ها شگوفایی یا دست کم توانمندی سیاسی خود، با سرزمین‌های آن سوی دامنه‌های کوه‌ها (منظور از گستره سغد است-گ.) بازرگانی آزاد و یا حتا وحدت سیاسی داشته است. برای نمونه، در جریان سده‌های پیش از تاریخ، هنگامی که در حوضه رود آمو آیین مزدایسم پدید آمد، آریایی‌ها چنین بر می‌آید که در کوه‌های هموار بلند آسیا از دامنه‌های تیان‌شان و پامیر تا رشته کوه‌های آذربایجان سیطره داشتند.

پس از این دوره، که در جریان آن، باکتریانا حتا می‌توانسته است بر تیره‌های همان نژادی که در دامنه‌های جنوبی کوه‌ها بود و باش داشتند، تا اندازه‌ی هژمونی داشته بوده باشد، این سرزمین‌ها برای زمان درازی با آن در غم و خوشی شریک بوده است. چون باکتریا پس از آن، زیر فرمانروایی مادها، پارس‌ها، مكدونی‌ها و سلوکی‌ها (یا سولوکی‌ها) قرار گرفت.

تاریخ نویسان قدیم، با شرح لشکرکشی [هرچند هم افسانه‌ی-گ.] نین- پادشه آشوری به باکتریا در 1200 پیش از میلاد در باره پرنفوس بودن، توسعه سیاسی و شگوفایی این سرزمین گواهی می‌دهند.

در اوج توانمندی آشوریان، تکانه نیرومندی که موجب به راه افتادن توده‌های آسیای میانه گردید، موازنه قواء را در جهان برهم زد. ساک‌ها (اسکیف‌ها-اسکیت‌ها) به سال 633 پیش از میلاد آسیای قدامی را سیل آسا از باکتریا تا جاهایی همسایه با وادی نیل فرا گرفتند. در سال هفتم یا هشتم، مقارن با پادشاهی آشور بانیپال، ساک‌ها سرزمین‌های ماد، آشور، ارمنستان، بابل، فلسطین و فنیقی‌ها را سرکوب می‌کنند و سپس هم در میان توده‌هایی که بر آنان پیروز گردیده بودند، ناپدید می‌شوند. گو این که آب شده باشند. سیل ویرانگر تنها بر سرزمین‌ها روان گردید مگر توازن همه توده‌ها بیخی برهم خورد.

پروفسور گریگوریف- خاورشناس نامدار، در پژوهش خود «در باره توده های اسکیتی ساک ها» بر پایه مدارک آثار سانسکریت و نوشته های میخی عصر هخامنشی ها، گاهنامه های چینی و گواهی های تاریخ نویسان و گیتاشناسان یونانی و رومی، به این نتیجه مثبت رسیدند که ساک ها در کرانه راست رودخانه یکسرت (در ایالت سینکیانگ چین) بود و باش داشتند همه سرزمین های واقع در شمال و خاور این رود را در سیطره داشتند.

گریگوریف می گوید که از روی همه این گواهی ها، چنین بر می آید که کتله اصلی ساک ها از زمانه های بسیار قدیم تقریباً نزدیک سرچشمه های آمو و رود یارکند جاگیر داشتند. و از این جا در مسیر شمال از راه کوه های تیان شان تا دریاچه بلخاش (کنون در قزاقستان) و در مسیر شمال خاوری تا چکادهای وادی ایللی، در مسیر شمال غربی تا ریزشگاه رودخانه چو (در مرز قرغیزستان و قزاقستان) پهن گردیدند. چنین می توان دریافت که ساک ها در سده های ششم و هفتم پیش از میلاد در بخش های قابل زیست پامیر و آلائی، در فرغانه، در مرز غربی کاشغر، در منطقه سمی ریچنسکی (هفت رود) و در بخش شمال خاوری منطقه سیردریا می زیسته اند.

با توجه به این که ساک ها خود به قبایل ایرانی متعلق بودند و وجه تمایز آن ها از ایرانیان تنها در شیوه زندگانی آن ها بود که بخشی از آنان به گونه مسکون و بخشی دیگر به گونه کوچرو بود و باش داشتند، شگفتی برانگیز نیست که در میان توده هایی که بر آنان چیرگی یافته بودند، حل شدند.

شوارتس می گوید: آن چه مربوط می گردد به ملیت آن اسکیت هایی که هنوز در دوره اسکندر مکدوننی در سرزمین ترکستان کنونی به سر می برند، من در این جا نمی توانم وارد جزئیات شوم. این کار را برای زمان دیگری می گذاریم. کنون تنها خاطر نشان می سازم که بر پایه همه آن چه که برای ما روشن است، در باره شیوه زندگانی، خصلت مردم، اشیای

فیزیکی و پراکندگی این اسکیت ها، من به این نتیجه رسیده ام که قبایل اصلی آنان از نیاکان
سلاوی های کنونی اند.²⁷

فریسل – کارشناس ژرمانیست که تلاش می ورزید ثابت بسازد که اسکیت ها نیاکان جرمن
ها بوده اند، با ارزیابی های خود از این هم بیشتر مرا در این باورم سرسخت تر گردانید. توده
های جرمنی که در گذشته ها با سلاوی ها یک توده را می ساختند، و پیش تر از آنان از
ترکستان کوچیده بودند، در آن برهه که ما در باره آن اطلاعات دیرین ترین را در باره
اسکیت ها در روسیه میانی و باختری داریم، در مناطق شمال خاوری جرمنی و در
اسکندانویا می زیستند.

چون نام قزغز و قیساق که کنون برای نشان دادن کوچرو های مغولی ترکستان به کار می
رود، از زبان تورکی که زبان قرغیزی و قیساقی به آن تعلق دارد، گرفته شده است، شاید
کلمه اسکیت هم از واژگان آن توده یی گرفته شده باشد که عمدتاً اسکیت ها نامیده می
شده اند.

در زبان روسی مصدری است به نام «اسکیتاتسیه» (مسافرت، سفر کردن) که از آن اسم هایی
چون «اسکیتالیتس» (مسافر، کسی که پیوسته از جایی به جایی می کوچد)، «اسکیتانیا»
(مسافرت، سفر، مسافری)، ساخته شده است. افزون بر شکل «اسکیتالیتس»، چنین بر می آید
که در گذشته شکل کوتاه آن – «اسکیتس» (سفری) موجود بوده باشد.

شوارتس می گوید که از همین رو، من بر آنم که کلمه یونانی «اسکیفیس»، چیزی دیگری
جز کلمه یونانی شده «اسکیتالیتس» نبوده است و کلمه اسکیف در گذشته به معنای توده
خاصی نبوده، مگر تنها کوچیان را برعکس توده های مسکون اسکیف (اسکیت) می خوانده
اند. به باور شوارتس اسکیت هایی که الکساندر (اسکندر) با آن ها در ترکستان در آغاز در

²⁷ اسکندر مکدوننی در ترکستان، ترجمه بخش هژدهم به قلم شوارتس،

Alexander des Grossen xeldzuge t. Turkestsn.

انتشارات «پیک ترکستان»، 1894، شماره 56.

خجند و سپس در نزدیکی بخارا سر و کار پیدا کرد، نیاکان سلاوی های کنونی بوده اند به ویژه سلاوی های خاوری.

آریان، اسکیت ها را به دو گروه اروپایی و آسیایی تقسیم می کند. زیر نام اسکیت های اروپایی، باید آن هایی را شناخت که در کرانه های راست سیر دریا می زیسته اند. آریان تنها در بخش سوم کتاب چهارم خود آنان را به گونه مستقیم اسکیت های آسیایی می نامد. او، زیر نام اسکیت های آسیایی، آنانی را می شناسد که به کرانه چپ سیر دریا کوچیده بودند، میان این رودخانه و آمو، جایی که امروز قرغیزها و قیساق ها بود و باش دارند. اسکیت های باشنده جنوب رود آمو را آریان ماساگیت ها می خواند.

در این هنگام، در پارس آیین زرتشتی به آیین دولتی مبدل گردیده بود. کاهنان سایر مذاهب و هم دارندگان اندیشه های الحادی، مورد پیگرد قرار می گرفتند و اهمیت روحانیون بالا گرفته بود. با این هم، هر یک از توده های شکست خورده زبان، آیین و سنت های خود و قوانین و در بسی از موارد رهبران ملی خود را نیز را نگه داشته بودند. هر چند، بر همه اداره سراسری فرمان می راند.»

پیوست شماره دو:

واسیلی آبایف (از ویکی پدیا به زبان پارسی دری):

واسیلی (واسو ابایتی) ایوانوویچ آبایف (به زبان آسی: Абайты Васо؛ روسی: Василий Иванович Абаев) (زاده ۱۵ دسامبر ۱۹۰۰ - مرگ ۱۸ مارس ۲۰۰۱) ایران شناس و زبان شناس.

آبایف زاده اوستیای جنوبی است که در آن زبان بخشی از گرجستان شوروی بود. او در زمینه زبان های ایرانی و زبان آسی پژوهش داشت. او زبان شناسی برجسته در مقیاس جهانی در زمینه زبان های سکایی و سرمتی بود. او پیوند میان زبان سکایی و زبان آسی را نمایانده بود. همچنین پیوندهای میان اسطوره های آسی و سلتی را نیز نشان داده بود.

آبایف در مدت ۷۵ سال کار بی وقفه و پرتلاش خود، بیش از ۳۰۰ اثر علمی نوشت. مهم‌ترین تألیف او واژه‌نامه تاریخی - اشتقاقی زبان آسی در پنج جلد است که از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۹۰ به مدت سی و دو سال به آن مشغول بوده‌است. برای تألیف این واژه‌نامه از ۱۹۰ زبان و گویش مختلف، که با زبان آسی ارتباط داشته‌اند، استفاده کرده‌است. او، علاوه بر نگارش آثار متعددی در زمینه زبان‌شناسی، تألیفاتی نیز در زمینه اساطیر و فولکلور ملل ایرانی تبار و نیز ادبیات آسی دارد.

آثار عمده:

ریشه‌شناسی، مسکو، ۱۹۶۶، از تاریخ اونوماستیک (تسمیات) ایرانی // تاریخ و فرهنگ دولت ایران، مسکو، ۱۹۷۱؛

ریشه‌شناسی، مسکو، ۱۹۷۰، ریشه‌شناسی، مسکو، ۱۹۷۲؛

در باره مساله میهن نخستین و مهاجرت های دیرین توده های هند و ایرانی باستان،

خاور باستان و جهان قدیم، مسکو، ۱۹۷۲؛ جنبه های عمومی انسانی زبان شناسی نظری //

از انتشارات پژوهشگاه علوم شوروی،

Folia linguistica، جلد ششم، ۱۹۷۳، اسطوره و تاریخ در گات های زرتشت //

مطالعات تاریخی - زبان‌شناسانه: به یادبود اکادمیسین کنراد، مسکو، ۱۹۷۴

زرتشت و سکاها،

گویش اسکیتی - سارماتی، مبانی زبان شناسی ایرانی، ایران باستان، زبان، مسکو، ۱۹۷۹.

بانو داکتر راستارگویوا (برگرفته از ویکی پیدیا به زبان روسی):

در کنار استاد واسیلی آبایف از بنیادگذاران بخش مطالعات زبان‌های ایرانی پژوهشگاه خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه بود. این بخش در میانه های سده بیستم به میان آمد. در سال ۱۹۵۱ میلادی، نام دانشکده پیشین زبان و اندیشه سان‌پترزبورگ، به دانشکده زبان‌شناسی فرهنگستان علوم شوروی تغییر و به شهر مسکو انتقال یافت. خانم دکتر راستارگویوا نخستین مدیر بخش جدید زبان‌شناسی ایرانی بود.

آثار عمده:

مقاله کوتاه «اسم» در زبان پارسی،

مقاله کوتاه «دستور زبان فارسی»

مقاله کوتاه «دستور زبان تاجیکی»

مقالات کوتاه در باره زبان‌های ایرانی مانند: کردی، تالشی، آسی، پامیری، گیلکی، بلوچی و گویش هزاره گی.

مقالات در زمینه تحلیل و بررسی مطالعات تطبیقی - تاریخی و رده‌شناسی زبان‌های ایرانی
کتاب بررسی تطبیقی گویش‌های تاجیکی

کتاب دستور زبان پارسی میانه، ترجمه شادان، تهران

کتاب مجموعه مقالات، «تحقیقات تاریخی و تیپولوژی زبان‌های ایرانی»

جلد اول شامل زبان‌های ایرانی در دو فصل یکی: «تحول نظام آوایی زبان‌های ایرانی» اثر دکتر ادلمان - ویراستار پروفسور راستارگویا و دیگری «تحول انواع ساخت واژه (صرف)» تألیف دکتر راستارگویا

جلد دوم: مقوله دستور اسم، فعل، صرف اسامی، جنس، شمار، زمان و وجه فعل و
«مبانی زبان‌شناسی ایرانی» زیر نظر باگالوبف و پروفسور راستارگویا شامل شش جلد در باره بررسی تطبیقی - تاریخی زبان‌های ایرانی دوره باستان تا ایرانی نو.

جلد اول «زبان‌های ایرانی باستانی»، جلد دوم «زبان‌های ایرانی میانه»، جلد سوم «زبان‌های ایرانی نو گروه جنوب غربی»، جلد چهارم «زبان‌های ایرانی نو گروه شرقی»، جلد پنجم و ششم «زبان‌های گروه شمال غربی»، و جلد هفتم «زبان‌های ایرانی باستانی و ایرانی نو، مانند زبان‌های خوارزمی، گویش دری زرتشتی و...».

نوشتارهایی در زمینه «بررسی تطبیقی - تاریخی گروه‌های غربی و شرقی زبان‌های ایرانی»

مقالاتی در باره «دستور تطبیقی - تاریخی گروه غربی زبان‌های ایرانی»

مقالاتی در زمینه «دستور تطبیقی - تاریخی گروه شرقی زبان‌های ایرانی»

تحقیقات تیپولوژی را درباره زبان‌های جهان

کتاب سه جلدی، زبان‌های ایرانی

فرهنگ ریشه‌شناسی زبان‌های ایرانی همراه با شاگردش، دکتر ادلمان

ویرایش کتاب دکتر والتین یفیموف زیر نام «زبان‌های غرب افغانستان مانند اورموری، بلوچی، هزاره و نیز زبان دری».

مقالاتی در باره بررسی توصیفی و تطبیقی و تاریخی زبان‌های ایرانی، گویش‌شناسی

مقالاتی در باره «برخورد و تأثیرات متقابل زبان‌های ایرانی میان خود و زبان‌های همخانواده و گروه‌های زبانی دیگر، مسأله بررسی میدانی، سرنوشت زبان‌ها و گویش‌های شفاهی، جمع‌آوری بانک اطلاعاتی زبان‌های بومی»

بانو پروفیسور داکتر ژوی ائدلمان (برگرفته از کتاب زبان های ایرانی و سلاوی):

استاد کرسی زبان شناسی پژوهشکده زبان شناسی پژوهشگاه علوم شوروی پیشین (کنون روسیه)، ایران شناس و هند شناس، کارشناس برجسته فقه الغه (لنگویستیک) و ریشه شناسی (ایتمولوژی)، آثار عمده:

ائدلمان، ژوی، تز دکتری، «مسایل فونولوژی تاریخی زبان های ایرانی»، دفاع در پژوهشکده زبان شناسی پژوهشگاه علوم شوروی، سال 1979،

ائدلمان، ژوی، «در باره نسخه (ترانسکریپسیون) واحد علمی برای زبان های ایرانی»، مسکو، سانکت پتربورگ، 1963، در 48 برگ،

ائدلمان، ژوی، مسایل اساسی جغرافیای لنگویستیکی: بر پایه مواد و مدارک زبان های هندو ایرانی، مسکو، انتشارات علوم، 1968، در 112 برگ.

ائدلمان، ژوی، «مسایل واج شناسی (علم الاصوات) تاریخی زبان های ایرانی»، مسکو، 1978، در 33 برگ.

ائدلمان، ژوی، «دستور مقایسه یی زبان های ایرانی خاوری»، با ویرایش آبایف، مسکو، انتشارات «علوم»، 1986 در 232 برگ.

ائدلمان، ژوی، «دستور مقایسه یی زبان های ایرانی خاوری: مورفولوژی (صرف)، عناصر نحو (سینتیتیک)»/ ویراستار: آبایف، مسکو انتشارات علوم، 1990، در 287.

راستورگویوا، و. س، ائدلمان ژوی، «واژه نامه ریشه شناختی زبان های ایرانی»، مسکو، انتشارات ادبیات خاور، 2000.

Etymological dictionary of the Iranian languages

ائدلمان ژوی، «زبان های ایرانی و سلاوی: روابط تاریخی»، مسکو، انتشارات ادبیات خاور، 2002، در 230 برگ،

ائدلمان ژوی، «دستور زبان مقایسه‌ی زبان‌های ایرانی خاروی: واژگان» (لکسیکون)، مسکو، انتشارات ادبیات خاور، 2009، در 280 برگ، (ج.1)
ائدلمان ژوی، «دستور زبان مقایسه‌ی زبان‌های ایرانی خاروی: فونولوژی (آواشناسی)»، مسکو، 1986، ائدلمان ژوی، «دستور زبان مقایسه‌ی زبان‌های ایرانی خاروی: مورفولوژی (صرف) و عناصری از نحو»، مسکو، 1990.

برگرفته‌هایی از کتاب: «ائدلمان ژوی، «زبان‌های ایرانی و سلاوی: روابط تاریخی»، مسکو، انتشارات ادبیات خاور، 2002، در 230 برگ:
«...کنون روشن شده است که خانواده زبان‌های آریایی در رابطه پدری و فرزندی خود مراحل معینی از «چند شاخ و برگ شدن» را از سر گذرانده است:
آ. دیرین‌ترین مرحله چند شاخه شدن این خانواده زبانی (بر پایه داده‌هایی که تا کنون در دست است) – مرحله جدا شدن شاخه نورستانی (که به گونه سنتی «کافری» خوانده می‌شود)²⁸ از تنه آن گروه زبانی می‌باشد، درست در هنگامی که گروه اصلی زبان‌های «هند و ایرانی» هنوز یگانگی نسبی خود را حفظ کرده بودند.

ب) مرحله پسین، هنگامی که از گروه زبان‌های «هند و ایرانی» گروه‌های وابسته یا زبان‌های «دختر» جدا گردیدند – گروه زبان‌های «هند و آریایی» و گروه زبان‌های «ایرانی»، و همچنین شاید زبان‌های دیگر به ویژه زبان‌های دَرَدی Dardic که تا کنون زنده است. در این حال، چندشاخه شدن زبان‌های ایرانی همچون یک خانواده واحد ناشی از ناهمگنی آغازین لهجه‌ی dialectal آن بوده است.

همه این مراحل با برخی نوآوری‌های معین تاریخی و زبانی (بیشتر آوایی – تاریخی) که ویژه این یا آن زبان پیشینی بودند، مشخص می‌گردیدند (زبان مشترک آریایی، زبان

²⁸. مردم نورستان تا دوره امیر عبدالرحمان خان در اواخر سده نهم هنوز مسلمان نشده بودند و از همین رو کشورشان به نام کافرستان خوانده می‌شد. امیر عبدالرحمان به آن سرزمین لشکر کشید و مردم آن را مسلمان ساخت و نام سرزمینشان را نورستان ماند.

مشترک نورستانی، زبان مشترک ایرانی که کنون ناگزیر هستیم این ویژگی ها را به هنگام مقایسه مواد زبان ایرانی با مواد زبان های غیر ایرانی به سنجش بگیریم.

(برای آشنایی با نشانه های تاریخی - آوایی این روند، نگاه شود به بخش «فونتیک و فونولوژی (آواشناسی) کتاب». همچنین برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در باره مراحل چندپارچه شدن زبان های آریایی نگاه شود به [مورگنستیرنه 1945 Morgenstierne، برگ های 228-232، و نیز مورگنستیرنه - 1974 برگ های 338-342؛ بودروس Buddruss - 1977؛ ائدلمان 1992 برگ های 43، 48 و 55].

پژوهش های دهه های اخیر ویرایش های تازه یی را در پنداشت های ما در باره سیستم زبان های ایرانی پیشین به همراه آوردند. تا جایی این امر ناشی از به دست آمدن مواد تازه در باره برخی از زبان های «کوچک» ایرانی (که هنوز به گونه کامل بررسی نشده بودند و فاقد واژه نامه بودند) و تفسیر این مواد در ابعاد نسب شناسیک (ژنتیک)، گونه شناختی (تیپولوژی) و گستره یی بود.

شامل ساختن شواهد برخی از زبان های «کوچک» ایرانی زنده (که گاهی بازتاب ها یا رفلکس های زمانه های دیرین تر نسبت به زبان های آثار باستانی را در خود نگه داشته اند)، در باز پردازی یا احیای زبان های پیشین ایرانی، امکان شناسایی سیمای کهن تر زبان پیشین ایرانی را به دست می دهد.

...و این، به نوبه خود، نه تنها ناهمگنی زمانی و گستره یی *chronological and areal* heterogeneity سیستم زبان های پیشین ایرانی را آشکارا ساخت، بل نیز معیارهایی دیگری را برای مقایسه تاریخ زبان های ایرانی و سلاوی در دسترس گذاشت.

همه زبان های ایرانی از روی نشانه های ژنتیکی - بیشتر نشانه های تاریخی - آوایی (در گام نخست رفلکس های صامت ابرازهای هند و ایرانی *Indo-Iranian voiced consonants*)، به دو گروه بزرگ تقسیم می شوند که به گونه مفروض (نظر به پهنه

گسترش گویشوران قدیم لهجه های ایرانی در هزاره نخست پ. م. در پیوند با موقعیت شان در دو سوی خاور و باختر دشت کویر- بیابان نمکزار بزرگ ایران، به نام های گروه زبان های ایرانی «غربی» و «گروه زبان های ایرانی خاوری» یاد می گردند.

بافتار اصلی آن ها:

A- گروه غربی:

1- زیر گروه جنوبی:

آ- زبان های مرده و نابود شده:

پارسی باستان²⁹

پارسی میانه³⁰

ب- زبان های زنده و پویا:

ادامه زبان پارسی میانه در سیمای زبان پارسی کلاسیک و کنونی نو (با لهجه های پارسی ایرانی کنونی، دری و تاجیکی) و زبان تاتی؛ گویش های لری و باختریاری؛ کوزماری kumzari، گروه لهجه های باشکردی bashkardi، گروه دیالکت های کوچک زبانی؛

2- زیر گروه زبان های شمالی:

آ- زبان های مرده:

زبان مادی

زبان پارتی

ب- زبان های زنده:

کردی، بلوچی، تالشی، گیلانی، مازندرانی، سمنانی، سیوندی sivendi، دیالکت های تاتی، زبان های کوچک و دیالکت های مرکزی ایران و...

B- گروه خاوری:

1- زیر گروه شمالی:

آ- زبان های مرده:

²⁹ . از زبان های ایرانی باستان چهار زبان آن شناخته شده است: «اوستایی»، مادی، سکایی و پارسی باستان.

³⁰ . شاخه غربی: زبان پارتی، شاخه خاوری: زبان باختری، زبان «آریان»؟، زبان سغدی، زبان خوارزمی،

زبان سکا، زبان سکایی

زبان ها و دیالکت های اسکیتی - سارماتی،

زبان های سغدی، خوارزمی،

ب- زبان های زنده:

اوستی، یغناپی

2- زیر گروه جنوبی:

آ- زبان های مرده:

زبان باختری

و زبان ها و لهجه های ساکی

ب- زبان های زنده:

پشتو (افغانی) و زبان های خویشاوند آن // لهجه های وایتسی، مونجانی و زبان خویشاوند نزدیک ائیدگی، واخانی، اشکاشمی و زبان خویشاوند آن - سنگلیچی sanglichi، و زبان ها و دیالکت های گروه (با اهمیت ترین آن ها - شغنانی - روشانی، هوفی، روشانی، برتانگی، روشوروی، سر کولی Sarykol و...) زبان یازگولیامی yazgulyami (و زبان وانجی vandzh قدیم که در اواخر سده نهم منقرض شد).

اصطلاح زبان های «ایران خاوری» نسبت به این گروه تا حد زیادی مشروط و مفروض است. چون زبان های سکایی و سارماتی Sarmatian (و فرزند گویش هایی سکایی - زبان اوسی) در گستره خاوری ایران واقع نشده است. همین گونه شاخه بندی آن به زیر گروه های شمالی و جنوبی هم مفروض و مشروط است. چون در گام نخست به جغرافیای گروه غربی تکیه دارد (داده های ناب زبانی در این پارتیشن تصویر روشنی ارائه نمی کند).

برای آگاهی بیشتر: در ویکی پدیا در زیر زبان های ایرانی چنین آمده است:

زبان های ایرانی شاخه غربی به دو گروه شمال غربی و جنوب غربی دسته بندی می شوند:

گروه شمال غربی:

[از خانواده زبان های] هندواروپایی، هندوایرانی، ایرانی، غربی، ایرانی شمال غربی:

آذری باستان *

زبان های ایران مرکزی

تفرش: آشتیانی، آمُرهای، کهکی، وفسی، گویش کلیمیان همدان، گویش کلیمیان بروجرد، گویش کلیمیان نهاوند، الویری-ویدری (الویری، ویدری)

شمال غربی: خوانساری (خوانساری، گویش کلیمیان خوانسار)، مَحَلّاتی، وانشانی، گویش کلیمیان گلپایگان

شمال شرقی: آرانی، بیدگلی، دلّیجانی، نَشَلْجی، ابوزیدآبادی، قُهرودی، بادرودی، کامویی، جُوشَقانی، میمه‌ای، ایبانه‌ای، زبان سویی / سُهی، Badi، نطنزی (نَطَنزی، فَریزندی / فَریزه‌ندی، یارندی / یارنی)، کَشه‌ای، طاری، طَرُقی، گویش کلیمیان کاشان

جنوب غربی: گزی، سِدِه‌ی، اردستانی، نُهوچی، سَجزی، جرقویه‌ای، رودشتی، کَفروودی، کَفَرانی / کَفرونی، گویش کلیمیان اصفهان

جنوب غربی: دری زرتشتی (یزدی، کرمانی، گویش کلیمیان یزد، گویش کلیمیان کرمان)، نایینی (نایینی، انارکی)، زَفَره‌ای، وَرْزَنه‌ای (ورْزَنه‌ای)، تودشکی، Keyjani، آبچویه‌ای کویر: خوری، فَرُوی، فَرُخی، مَهرجانی

سیوندی: سیوندی، گویش‌های ایرانی شمال غربی استان فارس منحصر به استان فارس، به جز کُرشِی (جزء بلوچی)، عبدویی، گُرونی (جزء گویش‌های جنوبی کردی) کردی (گویش‌ها: سورانی (کردی مرکزی)، کرمانجی (کردی شمالی)، کردی جنوبی)، لکی

زازا-گورانی: گورانی (هَوَرامی/اورامی)، باجَلانی / باجَلانی، کرمانجکی (زازاکی شمالی)، دیملی (زازاکی جنوبی)، شَبکی، سَرلی

پارتی †

مادی †

زبان‌های کناره دریای خزر:

گیلکی،

تالشی،

مازندرانی (گویش‌ها: ساروی، بابلّی، آملّی، Lafori؛ سالوسی، کلاری، شَهسَواری؛ گرگانی †، دَلندی / دَلندی؛ شَهْمیرزادی، خَلردی، فیروزکوهی؛ اَسْتَرآبادی / اَسْتَرآبادی، کَتولی)

سمنانی: سمنانی، سَنگسَری، لاسگَرَدی، سُرْخه‌ای، افتری، بیابانکی

تاتی (گوش‌ها: Chali، تاکستانی، اشتیاردی، Khiaraji، ابراهیم‌آبادی، دانسفیهانی / دانسفانی، سگزآبادی، اسفراینی / اسفرورینی، خوزنینی / خزنینی؛ خوئینی، Balbavini، سفیدکمری، Halabi، سعدآبادی؛ خلخال، طارمی؛ هزندی؛ Dizmari، کوهپایه‌ای، رودباری، آلموتی)

بلوچی: بلوچی، گُرش، زبان بشاگردی
گُذرخانی، کُباته‌ای، کُجلی، کُرینگانی (گوش آذری ذکر کرده‌اند)، خورش رستمی،
مراغه‌ای، رزجردی، شاهرودی

گروه جنوب غربی:

هندواروپایی، هندوایرانی، ایرانی، غربی، جنوب غربی:
فارسی/پارسی: فارسی باستان، فارسی میانه، فارسی نو: فارسی ایران، فارسی افغانستان / دری (فارسی) (Madaglashti)، فارسی تاجیکی، فارسی هزارگی، فارسی جیدی،
یهودی-بخارایی، فارسی خوزستانی، ایماقی، دروازی، دهواری، فارسی پهلوانی، دزفولی،
سیستانی

تاتی قفقاز: تاتی کلیمیان قفقاز / جمهوری، زبان تاتی قفقاز
لاری: گوش‌های استان فارس، گوش کلیمیان شیراز، لاری (لارستانی)
لری: زبان لری (گوش‌ها: لری خرم‌آبادی، ممسنی، گُه‌کیلویه، لری بختیاری)، کمزاری

زبان‌ها و گوش‌های ایرانی نو به چند شاخه تقسیم می‌شوند:

گوش‌های مرکزی ایران

گوش‌های حاشیه دریای خزر

گوش‌های شمال غرب ایران

گوش‌های جنوب غرب ایران

گوش‌های جنوب شرق ایران

گوش‌های کردی

گوش‌های زازا و گورانی، که گاه نادرست کردی خوانده می‌شوند

زبان‌ها و گوش‌های ایرانی نو شرقی نیز این‌ها هستند:

اوستی، پشتو، اُرموری و پَراچی، مونجانی و یدِغه، یغناپی
زبان های پامیری: اشکاشمی، زیباکی، سنگلیچی، وخی، ونجی، یزغلامی،
بَرتنگی، رُشروی، روشانی، شُغنی و سَریگلی»

پیوست شماره سه:

مجید خالقیان

«نگاهی به نژاد آریایی - بررسی آریاها و نگاهی به پژوهش های ژنتیکی (با
اندکی ویرایش):

به نظر می رسد بر خلاف آنچه که جا افتاده است، حضور آریاها در فلات ایران مربوط به
هزاره های دوم و سوم پیش از میلاد نیست، بل که آریاها حداقل از ده هزار سال پیش در
فلات ایران ساکن بودند.

نظریه پردازان معمولاً با بررسی های زبان شناسی نام «هند و اروپایی» یا «آریایی» را بر روی
یک جمعیت خاص قرار داده اند. زیرا از هند تا اروپا گسترش دارند. هند و اروپاییان خود به
گروه های شرقی و غربی تقسیم می شوند. گروه های غربی را بخش اروپایی می دانند (البته
به نظر می رسد همه باشندگان قاره اروپا، هند و اروپایی نیستند). دسته شرقی گروه هند و
اروپایی شامل هندی ها و ایرانی ها می شوند که «هند و ایرانی» نام دارند. «آریا» (یا نام هایی
مانند آن) نامی است که در منابع ایرانی و هندی مشاهده می شود و ایرانیان و هندی ها خود
را آریایی می دانستند.

برخی از پژوهشگران «هند و اروپایی» را معادل واژه آریایی می دانند. البته به نظر می رسد
اگر بخش هندو و ایرانی هند و اروپاییان را آریایی بنامیم، درست تر است. اما به طور کلی به
مردمان «هند و اروپایی»، آریایی هم گفته می شود و در این نوشتار واژه آریاها اشاره به
جمعیت هند و اروپایی در دوران نخستین زندگی ایشان دارد. (لازم به ذکر است که در این
نوشتار معنای روزمره واژگان مد نظر است. ممکن است مفهومی به نام نژاد در مباحث علمی

وجود نداشته باشد اما منظور از واژه نژاد در این نوشتار مفهوم کلی آن در کاربرد روزمره است.)

پیش از آریاها اقوام دیگری (مانند آریانیک) هم به این فلات مهاجرت کرده اند. در کل، مهاجرت های عمده را در سه موج مهم بررسی می کنند :

۱ - آریانیک در حدود هزاره چهارم پیش از میلاد

۲ - هند و اروپایی در حدود هزاره سوم پیش از میلاد

۳ - هند و ایرانی حدود هزاره دوم پیش از میلاد که مهمترین آن ها مادها و پارس ها می باشند.

میانرودان که دربر گیرنده کشور عراق امروزی و بخش هایی از ایران کنونی است و خاستگاه تمدن های بزرگی بوده است از موارد دیگری است که به عنوان منشأ اولیه آریا ها معرفی می گردد. صاحبان این نظریه معتقدند مردمان کشورهایمانند سومر و بابل و... با ایرانیان هم نژاد بوده اند.

یکی از پژوهش های مهمی که در باره نژاد ایرانیان صورت گرفته است، پژوهش های آقای دکتر مازیار اشرفیان بناب و همکارانش در دانشگاه پورتسموت است. این پژوهش ها در سال ۲۰۱۱ به نتیجه رسید. به طور کلی این پژوهش ها نشان می دهند که ایرانیان ریشه ده هزار ساله در فلات ایران دارند و اکثر قومیت های ایرانی از جمله اقوامی که با نام آذری می شناسیم، با دیگر اقوام ایرانی، ریشه مشترک دارند.

استخوان های به دست آمده از مکان های مشهور باستانی مانند مسجد کبود و شهر سوخته مورد بررسی این گروه قرار گرفتند. به گفته آقای اشرفیان بناب، ایرانیان بازمانده آریاهایی هستند که از ده هزار سال پیش باشندگان فلات ایران بودند: مطالعه DNA میتوکندریال نشان می دهد که ریشه مشترک مادری تمام اقوام ایرانی ساکن در فلات ایران، به زمانی بسیار عقب تر از آن چه در نظریه مهاجرت اقوام آریائی مطرح می باشد بر می گردد. بدین ترتیب که اگر همه اختلاط ها و شاخص های ژنتیکی مربوط به سایر مناطق جغرافیایی و

قومی را از محتوای ژنتیکی نمونه‌های مدرن ایرانی حذف کرده و به کناری بگذاریم، اخیرترین جد مشترک مادری ما (Most Recent common ancestor- MRCA)، زمانی حدود ده هزار تا یازده هزار سال پیش در فلات ایران می زیسته است.

دکتر اشرفیان بناب می گوید که «اسناد و شواهد تاریخی و باستان شناسی نشان می دهد که آریائیان از حدود ده هزار سال پیش در این سرزمین ساکن بوده و مبدا و منشاء بزرگترین ابداعات و نوآوری های انسان مدرن بوده اند (از جمله ابداع کشاورزی، پیدایش نخستین روستاها و شهرهای کشف شده در جهان، اهلی کردن حیواناتی چون احشام برای اولین بار، ابداع خط و نگارش و بنیادگذاری بزرگترین و نخستین تمدنهای پیشرفته بشری در بسیاری از نقاط ایران مانند جیرفت، سیلک، شهر سوخته)...

پژوهش های کاوالی اسفورتسا نشان می دهد که اقوامی که هند و اروپایی خوانده می شوند، از نظر تباری نزدیک هستند.³¹

تحقیقات آقای کاوالی اسفورتسا بر روی نمونه های واجد شرایط از بیست و شش ملت مختلف انجام گرفت که نتایج جالبی به دست آمد. مطابق با این گراف، نزدیکترین گروه به ایرانیان، یونانیان هستند با ۰/۰۰۷۰ اختلاف، پس از ایشان به ترتیب ۰/۰۱۳۳ مردمان ایتالیا و ۰/۰۱۵۲ هندوستان و... این موضوع نشان از نزدیکی ملت های هند و اروپایی به یکدیگر دارد و به نوعی همان آریایی بودن این ملت ها را نشان می دهد.

تحقیق ریگوئیرو و همکارانش از دانشگاه های فلوریدا و استنفورد در سال ۲۰۰۶ نشان از نزدیکی فراوان ساکنان کنونی ایران با یکدیگر داشت. به موجب همین تحقیق بخش عمده ژنوم ایرانی ها به نژاد آریایی تعلق دارد. برخی از پژوهش های داخلی پژوهش مهم دیگر

³¹. برای دانش بیشتر بنگرید به:

Luigi Luca Cavalli-Sforza, Paolo Menozzi, Alberto Piazza. The History and Geography of Human Genes. 1994. ISBN: 978-0691087504

بر روی آذری های ایران توسط محققان دانشگاه تبریز (اصغرزاده، رهبانی نوبر و رنجبر)، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی (رحیمی پور) و دانشگاه علوم پزشکی ارتش (صمدی کفیل) در سال ۲۰۱۱ انجام شد که نتایج چشمگیری در پی داشت. بر این اساس ۸۲ درصد از هاپلوگروپ های شناسایی شده در ژنوم مردم آذربایجان متعلق به هاپلوگروپ های نژاد سفید (اروپایی) است.

ژورنال بیوتکنولوژی ایران: ۱۲۰، ۲۰۱۱ همین پژوهش مطالعه کویتانا و مورسی در سال ۲۰۰۴ را نیز مورد مقایسه قرار می دهد که بر اساس آن، مخزن ژنی مردم ایران به میزان بیش از ۷۴ درصد متعلق به هاپلوگروپ های آریایی است.

بنمایه ها و یاری نامه ها:

- خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا،
تارنمای خبرگزاری بی بی سی فارسی،
تارنگار پژوهشی فردا،
تارنمای خبری-پژوهشی ایران بوم،
تارنمای خبری زرتشتیان، امرداد،
ژورنال بیوتکنولوژی ایران،
عبدالعظیم رضایی، «اصل و نسب و دین های ایرانیان باستان»، چاپ ششم، تهران: دُر، ۱۳۸۱
«هنر و باستان شناسی ماد، هخامنشی، پارت و ساسانی»، انتشارات مارلیک.
فریدون جنیدی، «زندگی و مهاجرت آریائی»، چاپ پنجم، تهران: نشر بلخ، ۱۳۸۹
جهان شاه درخشانی، «آریاییان، مردم کاشی، امرد، پارس و دیگر ایرانیان»
Luigi Luca Cavalli-Sforza, Paolo Menozzi, Alberto Piazza. The History and Geography of Human Genes. 1994

پیوست شماره چهار

سورنا فیروزی^{۳۲}

³². کارشناس ارشد ژنتیک و باستانشناسی دانشگاه تهران.

آیا هخامنشیان نخستین فرمانروایان آریایی بودند؟ (با فشرده سازی و اندکی ویرایش):

«...چنانی که ما می‌دانیم، نخستین مردمان آریایی تشکیل دهنده فرمانروایی در گستره جهانی «هیتیایی»ها و «میتانیایی»ها بودند که یک هزار سال پیش از هخامنشیان دست به این کار زدند (بهمنش 1369: 7-156).

کسانی اند که باور دارند میان «ارت» و پارسیان ارتباط نیا و نواده برقرار است. به این صورت که برپایه سند تاریخی هرودوت، نام کهن پارسیان «ارتایی؛ Artaei» بوده است (هرودوت کتاب هفتم، بند 61، برگردان از مازندرانی 1386: 375) و باورمندان به کهن‌تر بودن زمان سکونت آریایی‌ها، این واژه را نزدیک «ارت» جغرافیایی و نیز جایگاه آن‌ها را مشابه دانسته و از این‌رو، آورده‌اند که بخشی از پارسیان در چارچوب نام «ارت» پیش‌تر در فلات زندگی می‌کرده‌اند (درخشانی 1383: ج 3، 714-715) و از این‌رو، هرودوت اشاره کرده که نام پیشین پارسیان، آرتایی بوده است. این روشی شناخته شده و آکادمیک است که در بسیاری از جاهای دیگر جهان نیز به کار می‌رود.

برای نمونه، در نامه‌های سه گانه هیتیایی با نام‌های «تاواگالوا Tawagalawa»، «ماناپاتارھونتا Manapatarhunta» و «میلواتا Milawata»، از یک درگیری میان دو جبهه یکی «ویلوس» و دیگری «اهی یاو» در باختر ترکیه کنونی نام برده شده است که دانشمندان باستان‌شناس و زبان‌شناس و ... برپایه مشابتهای زمانی و جغرافیایی و البته توضیح‌های نوشته‌های واپسین‌تر از این نامه‌ها، مانند نوشته‌های «هومر»، «ویلوس» را دگرگون شده نام «ایلیوس» (نام دیگر ترووا) و «اهی یاو» را واژه‌ی دیگر «آخه‌ای؛ Achaei» (نام گروهی از یونانیان که به ترووا یورش بردند)، دانسته و این نامه‌ها را در پیوند با رخداد یاد شده برشمرده‌اند.

(برگردان نامه‌ها در تارنمای <http://www.hittites.info>).

حالت نزدیک‌تر و ملموس‌تر آن، نام «پارس» است که در نوشته‌های یونانی «پرس» و در نوشته‌های عربی «فارس» نگاشته شده است.

مورد بعدی سرزمین «مرحشی» یا «پرحشی» است. مشکل دیگر پنداشتن جایگاه «پرحشی» یا «مرحشی» در خاور «شوش» و «انسان» (واقع در پارس) است. در صورتی که کتیبه‌ها جایگاه این سرزمین را در شمال باختر فلات ایران نشانی می‌دهند. نخست واژه این نام را در ریخت‌ها و بن‌نامه (رفرنس‌های) گوناگون ببینیم. «پرهشی Parashi- Parhashi» (درخشانی، 1383: ج 3 314-299) و گویه‌های دیگر چون «پرهشوم Parahshum» («کرتیس 1389: 50»). «براهشه Barahshe» (بهمنش 1369: 57. کامرون 1365: 26)، «باراخشه Barakhshe» (نقل در نگهبان 1372: 529). ، «مرهشی Marhashi» (کامرون 1365: 22. پاتس 1390: 220) و «ورهشی Warhashi» (هینتس 1388: 61).

آن چه دیده می‌شود. ریخت‌های گوناگون خط‌شناسان و پژوهشگران از چگونگی خوانش نشانه‌های میخی اکدی بوده است. یکی تشخیص داده این علامت «ه» خوانده شود، دیگری «ح» و آن یکی «خ». و آن علامت «پ» خوانده شود یا «ب». و یا «آ» خوانده شود یا «ا». به طور کلی، هنگامی یک نام خاص در زبانی دیگر تلفظ می‌شود، ممکن است برای آن دگرگونی‌های آوایی پیش آید. همین «ایرانی» خودمان در لفظ انگلیسی زبانان انگلستان و امریکا به دو گونه «ایرینین و ایرینین» گفته می‌شود. اما آیا چون نام خاص دگرگون شده در زبان بیگانه، ریشه‌ای با اصل نام ندارد، ما می‌توانیم هزار سال پس از آن بنویسیم و دستور دهیم که میان «ایرینین» و «ایرانی» هیچ پیوندی نیست و از آن فراتر، شاید واژه انگلیسی، هم‌ریشه با واژه Iron (به معنای آهن) بوده باشد؟!]

[پس از اسکان ایرانیان در اوایل هزاره یکم پیش از میلاد در شمال غربی فلات و حوزه دریاچه ارومیه] به نظر نمی‌رسد که اقامت پارسیان در شمال باختری ایران طول کشیده باشد. انتقال ایشان یا نتیجه عملیات آشوریان بود و یا بر اثر فشاری که از اورارتو (همسایه شمالی) و یا قبیله‌های دیگر صورت گرفته است. حقیقت این است که در سده هشتم پیش از میلاد، آنان در حرکت و پیشرفت تدریجی به سوی جنوب خاوری در طول چین‌های زاگرس بودند. گمان می‌رود نزدیک 700 پیش از میلاد، آنان در محوطه غربی کوه‌های بختیاری تا مشرق شهر جدید شوشتر، در ناحیه‌ای که ایشان پارسواش یا پارسوماش نامیده‌اند - و این

نام‌ها در سالنامه‌های آشوری آورده شده - اقامت گزیده‌اند» (گیرشمن 1388: 7-66، 69 و 89).

«ما تپه مسجد سلیمان را به پارسیانی نسبت می‌دهیم که پس از سده هشتم، شمال غربی ایران را ترک گفتند و در کوه‌های بختیاری اقامت گزیدند» (گیرشمن 1388: 130).

«وحدت ایرانیان، نسبت به قوم‌هایی مانند مصریان و سومریان، کندتر و آهسته‌تر صورت گرفت... فاتحان ایرانی برای آن که بتوانند «آسیانی» را - که محتملاً سکنه بومی ناحیه بودند - به تصرف درآورند، و مطیع و مستهلک سازند، محتاج به زمان بودند. در آخر سده هشتم پیش از میلاد این کار هنوز به سرانجام نرسیده بود. استقرار ایرانیان کاری طولانی و دشوار بود» (گیرشمن 1388: 9-118).

«آغاز مهاجرت آریایی‌ها به ایران را می‌توان به دوران هزار پیش از میلاد برگرداند. مادها و پارسی‌ها نخست منطقه‌ای را اشغال کردند که روزی «گوتیوم» نامیده می‌شد و اکنون کردستان ایران است..... در این جا نخستین بار با شاه آشوری شلمانزر سوم در 835 پیش از میلاد روبرو شدند. در اوایل سده هفتم پیش از میلاد، پارسی‌ها خود را از مادها، هم‌نژاد خود، جدا کردند و در طول زاگرس به جانب شرق مهاجرت کرده، در آنجا سرزمین پارس را که پس از آن‌ها به این نام خوانده شده (به یونانی: پرسیس).... اشغال کردند» (هینتس 1388: 8-127).

«شلمنسر سوم در سده نهم پیش از میلاد، نخستین کسی است که سخن از پارسیان به میان آورده و سرزمین آن‌ها را «پارسوا» یا «پرسو» خوانده است. بعد چون همین آشوری‌ها از حضور پارسیان در خاور ایلام نام برده‌اند، نتیجه گرفته شده است که پارسیان در زمانه میان شلمنسر سوم (سده نهم) و سناخریب (سده هفتم) باید به جنوب فلات سرازیر و در آن مناطق برای نخستین بار ساکن شده باشند.»

...سپس از یک کتیبه باستان‌شناختی با گویه آشوری از یورش فرمانروای آشوری و برخورد با پارسیان در گستره جنوب خاوری و یا باختری دریاچه ارومیه یاد کرده و ما دریافتیم که

پارسیان در چه تاریخی و در کجا بوده‌اند. اکنون به برگردان کتیبه «نارام سوئن» اکدی (2203-2148) توجه فرمایید:

«Mat Elamtin ga-li-sa-ma a-ti-ma Ba-ra-ah-sim u mat SUBUR(su-bar-timK) a-ti-ma kisti erinim».

یعنی: «[فرمانروای] همه ایلام [سرزمین بلند] تا بَرَحسیم [خاور رود دیاله] و از سوبارتوم تا جنگل سدار [واقع در آمانوس و نزدیکی خاور کیلیکیه که ابلا در باختر سوریه کنونی نیز در نزدیکی آن بوده است]».

بگذریم از سندهای تاریخی یونانی (مانند دیودور، کتابخانه تاریخی، کتاب دوم، بندهای 1-34) که از حضور دیرین مادها (از هزاره سوم پیش از میلاد) در فلات ایران یاد کرده‌اند.

به سخنی دیگر، نزدیک به چهار هزار و دویست سال پیش، یک فرمانروای اکدی، همان جاها را مورد یورش خویش آورده و مانند سلطان آشوری، نام سرزمین‌های تصرف شده را آورده است.

یادمان نرود پارسیان و ایلامیان در برخی از زمان‌ها متحد هم در برابر میانرودانی‌ها (آشوریان) بوده‌اند. آنچه ریشه‌اش را می‌توان در اتحاد کهن‌تر پرحشی‌ها با ایلامیان در برابر میانرودانی‌هایی کهن‌تر (اکدی‌ها و کاسی‌های حاکم بر بابل) دید.

یک مورد دیگر: «کوریکالزو، فرمانروای مردمان، حکمران مطلق شوش و ایلام، نابود کننده ورهشی» (هینتس 1388: 101).

نیازی به توضیح ندارد که اشاره به موقعیت و تصرف پرحشی از سوی «سارگن یکم»، «نارام سوئن» و برخی دیگر از فرمانروایان میانرودانی، در چه مدارک تاریخی و باستان شناختی آورده شده است (درخشانی 1383: ج 3، 299، بهمنش 1369: 57، هینتس 1388: 61 و...).

می‌دانیم گوتی‌ها و کاسی‌ها از فلات ایران به جنوب میانرودان رفتند و حکومت تشکیل دادند. اگر به سیاهه فرمانروایان آنان در میانرودان نگاه شود، نام‌های آن‌ها متعلق به خود و غیرمیانرودانی است. اما از میانه‌های سیاهه، نام‌ها؛ میانرودانی می‌شوند. (برای دیدن سیاهه فرمانروایان سومری؛ نگاه شود به تارنمای <http://etcsl.orinst.ox.ac.uk>).

آیا این به معنای تغییر تبار است و یا تحمیل فرهنگ جا افتاده‌تر منطقه بر آن‌ها؟! در باختر فلات هم ممکن است همین مساله رخ داده باشد. آریایی تبارها ممکن است در منطقه باشند، اما نام‌ها و گاه فرهنگشان مغلوب فرهنگ میانرودانی شده باشد. آیا این به معنای دگرگونی تبار است؟! آیا نام‌خانوادگی نشان‌دهنده تبار است؟! گنجاندن نوشته علمی و مستند، اما کاملاً بی‌ارتباط با بخش‌های پیشین و پسین دکتر ملکزاده هم کمکی به این مباحث نخواهد کرد.

داریوش و خشایارشا و نوشته‌های اوستایی به پیوستگی ایرانیان به چنین گروهی اشاره کرده‌اند. اما پردازیم به این مساله که آیا مردمان ایرانی امروز، نسبتی با پارسیان هخامنشی (کسانی که خود را آریایی‌چهر یا تبار خوانده‌اند) دارند یا نه؟ چون در هر حال، داریوش و خشایارشا و نوشته‌های اوستایی به وابستگی ایرانیان به چنین گروهی اشاره کرده‌اند. حتا این واژه به عنوان تبار ایرانیان نزد مسعودی شناخته شده بود (مسعودی 1386: 38-9).

اکنون به هاپلوگروه R1a پردازیم. این هاپلوگروه، در ناحیه غیرقابل نو ترکیب کروموزوم یادشده قرار گرفته است و شاخص الگوی مهاجرتی هندوایرانیان به شمار می‌آید (Khar'kov et al., 40(3), 415-421). و ویژه جمعیت‌های ساکن در سرزمین‌های آسیای جنوب، جنوب باختری سیری تا اروپای مرکزی و اسکاندیناوی است. به گونه شگفتی‌آوری، همه مردمان هندوایرانی - اروپایی زبان خاوری، از نظر داشتن این هاپلوگروه، مشترک‌اند که این نشان می‌دهد، از یک نیا و نژاد مشترک نیز برخوردار بوده‌اند. همچنین خاستگاه این هاپلوگروه، ایران و سرزمین‌های آن پنداشته شده است.

این هاپلوگروه حذف یک نوکلئوتید (Grs3908) است. با بررسی هاپلوگروه پدری R1a (شاخص مردمان هند و ایرانی- اروپایی خاوری) بر پایه یکی از قوی‌ترین دیدگاه‌ها، خاستگاه پیدایش این هاپلوگروه، خاورمیانه است.

(Regueiro, et al., 61(3): 132-143. Kivisild, et al., 72(2): 313-332. Semino, et al., 290(5494): 1155-1159)

... و با در نظر گرفتن این مساله که از میان سرزمین‌های این منطقه، تنها در فلات ایران و شمال عراق کنونی، مردمان هندوایرانی زبان از دیرباز تاکنون پیوسته بوده‌اند، و این هاپلوگروه، همچنان در ایران نسبت به دیگر کشورها (به ویژه عرب زبان‌ها) به میزان بالایی دیده می‌شود، شاید بتوان برپایه این شواهد، محتمل‌ترین خاستگاه را فلات ایران و نواحی شرقی آن برشمرد. با بهره‌گیری از یکی از دقیق‌ترین فرمول‌های به کار رفته، زمان تقریبی پیدایش این هاپلوگروه، بیش از 18500 سال برآورد شده است (Karafet, et al., 830-883: 18(5)). به سخنی دیگر، مردمان هند و ایرانی- اروپایی خاوری، هم‌چون نیاکان ایرانیان، بایستی پیش از هجده هزار و پانصد سال پیش در فلات ایران بوده تا دارای این مارکر شده باشند. این یعنی حضور دست‌کم گروهی از این هندواروپایی‌ها (یعنی هندوایرانیان یا آریاییان) از دیرباز در فلات ایران. اما خاستگاه کهن تر در کجا بوده است؟ این را مارکر نیایی R1a یعنی R نشان می‌دهد. خاستگاه این مارکر، آسیای میانه می‌باشد (Wells, et al., 10244-10249: 98(18)). زمان پیدایش تقریبی آن نیز 34000 سال پیش برآورد شده است (Karafet, et al., 830-883: 18(5)). این یعنی، نیاکان ایرانیان با مارکر ویژه هند و ایرانی-اروپایی، از دیر هنگام (پس از خروج دسته‌های انسان اندیشمند از افریقا نزدیک به 90-100 هزار سال پیش) تا پیرامون بیست هزار سال پیش در آسیای میانه می‌زیسته‌اند و از نزدیک 19 هزار سال پیش، در فلات ایران حضور داشته‌اند. اما یک نکته را نباید فراموش کرد.

وارون فراوانی بالای هاپلوگروه R1a در میان جمعیت‌های اسلاو و نیز برخی از گروه‌های هندی (Sharma et al., 479-484, 18(4)), تاجیک‌ها (Wells, et al., 10244-10249) و پشتون‌ها (Firasat et al., 121-126, 15(1)), این شاخص در میان ساکنان خاور، مرکز و باختر مرزهای کنونی ایران متفاوت است. به گونه‌ای که فراوانی

آن در میان کردها، 11 درصد (Nebel, et al., 69(5): 1095-1112)، ساکنان اصفهان 18 درصد (Nasidze et al., 68(3): 205-221) و ایرانیان ساکن در خاور کشور 35 درصد (Wells, et al., 98(18): 10244-10249) گزارش شده است.

این در حالی است که برپایه شماری آزمایش‌های دیگر، میان ایرانیان جاهای گوناگون کشور، همبستگی تباری دیده می‌شود. (Quintana-Murci et al., 74:827-845). به سخنی دیگر، نمی‌توان گفت خاستگاه ساکنان مرکزی و باختری با ساکنان خاوری و دیگر هند و ایرانی زبان‌های خاوری متفاوت است. بنابراین شوند تفاوت فراوانی بالا میان ساکنان نواحی خاوری با مرکزی و باختری ایران چیست؟

پاسخ آن، احتمالاً در وجود دو مرحله مهاجرت از آسیای میانه به فلات می‌باشد. به عبارت دیگر، همه نیاکان ایرانیان در حدود بیست هزار سال پیش از آسیای میانه درون فلات نشده‌اند. بل که گروهی از آنان، همچنان در آسیای میانه بازماندند و سرانجام در پی پیشروی فرجامین یخبندان (پیرامون ده هزار سال پیش) آن‌ها نیز به فلات سرازیر شدند. رخدادی که در نوشته‌های ملی ایرانیان چون فرگرد یکم از وندیداد ثبت شده است (دوستخواه 1379: ج 2 659-664).

این مساله را این گونه هم می‌توان پنداشت: نیاکانی که نزدیک 18500 سال پیش در ایران می‌زیسته‌اند و نیاکانی از همان گروه که از ده هزار سال پیش (با پیشروی واپسین دوره یخبندان یا Wurm IV که در پایان دوره پله‌ایستوین و در ده هزار سال پیش روی داده است) (ملک شهمیرزادی 1375: 108 و 118) وارد سرزمین‌های ایران شدند. از این رو گروه نخست، دارای هاپلوگروه R1a بوده و گروه دوم، بدون آن می‌باشند. به سخن ساده‌تر، در پی گسترش سرما طی چند هزار سال، بازمانده نیاکان ایرانیان نیز که در مناطق احتمالاً جنوبی‌تر خاستگاه نخستین (آسیای میانه) می‌زیسته‌اند، همان راهی را در پیش گرفتند که هم‌تباران احتمالاً شمالی‌ترشان، پیش‌تر و نزدیک به 8000-9000 سال پیش پیمودند. با این تفاوت که شمار دسته مهاجر دوم، بسیار بیشتر از دسته نخست بوده و از همین رو،

فراوانی دارندگان مارکر R1a در میان ایرانیان، کمتر از دیگر هند و اروپایی‌های خاوری است.

اشاره به پژوهش‌های کاوالی اسفورتسا نیز در این جا لازم است. کسی که در دیاگرام نهایی پژوهش‌های خویش، ایرانیان را در قرابت بسیار نزدیک انگلیسی‌ها، دانمارکی‌ها و یونانی‌ها (گروه‌های هند و اروپایی) نشان داد و نمایان ساخت که به راستی هند و اروپایی زبان‌های یادشده، از قرابت تباری نیز برخوردار بوده‌اند.³³

این در حالی است که تاکنون هیچ هاپلوگروه یا هاپلوتاایپ که مربوط به گروه‌ها و جمعیت‌های سامی‌زبان میانرودانی و یا هر عنوان دیگر در میان ایرانیان ندیده‌ایم و هرگز هم هاپلوگروهی که نمایانگر جمعیت گنگ و مبهم با عنوان بومیان کهن‌تر از هندوایرانی تباران ایرانی (آریایی) در میان ایرانیان یا نمونه‌های باستانی این فلات باشد، گزارش نکرده‌اند!

کتابنامه:

اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان، برگردان از دوستخواه، جلیل، 1379، تهران، نشر مروارید، چاپ پنجم.
بهمنش، احمد، تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، 1369، تهران، نشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول.
پاتس، دنیل تی.، باستان‌شناسی ایلام، برگردان از زهرا باستی، 1390، تهران، نشر سمت، چاپ اول.
تاریخ هرودوت، برگردان از وحید مازندرانی، 1380، تهران، نشر افراسیاب، چاپ دوم.
درخشانی، جهان‌شاه، دانشنامه کاشان، ج 3، آریاییان، مردم کاشی، امرد، پارس و دیگر ایرانیان، 1383، تهران، نشر بنیاد فرهنگ کاشان، چاپ اول.

³³. برای پژوهش بیشتر نگاه شود به:

Cavalli-Sforza, L., M. P., and P. A, The History and Geography of Human Genes Princeton. 1994, New Jersey: Princeton University Press: p. 266

دیودور سیسیلی، ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، برگردان از حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری، 1384، تهران، نشر جامی، چاپ اول.

طلایی، حسن، عصر آهن ایران، 1389، تهران، نشر سمت، چاپ دوم. گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، برگردان از محمد معین، 1388، تهران، نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ نوزدهم.

کامرون، جورج، ایران در سپیده دم تاریخ، برگردان از حسن انوشه، 1365، تهران، نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ اول.

کرتیس، جان، بین النهرین و ایران در دوران باستان، گزارشی از سمینار یادواره ولادیمیر لوکونین، ویراسته جان کرتیس، برگردان از زهرا باستی، 1389، تهران، نشر سمت، چاپ اول.

سوزینی، فرانسواز؛ اشمیت، کلاریس هرن؛ ملبرن لایا، فلورانس؛ سنگ نبشته داریوش بزرگ در بیستون، رونوشت عیلامی، برگردان از داریوش اکبرزاده، 1387، تهران، نشر پازینه، چاپ اول.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، برگردان از ابوالقاسم پاینده، 1386، تهران، نشر علمی و فرهنگی، چاپ سوم.

ملک شهمیزادی، صادق، مبانی باستان شناسی ایران، بین النهرین، مصر، 1375، تهران، نشر مارلیک، چاپ دوم.

مهرآبادی، میترا، تاریخ کامل ایران باستان، 1380، تهران، نشر افراسیاب و نشر دنیای کتاب، چاپ اول.

نارمن شارپ، رلف، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، 1384، تهران، نشر پازینه، چاپ دوم.

نگهبان، عزت الله، حفاری هفت تپه دشت خوزستان، 1372، تهران، نشر سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ یکم.

هیتس، والتر، دنیای گمشده عیلام، برگردان از فیروز فیروزنیا، 1388، تهران، نشر شرکت علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

Asadova P.S., Shneider Y.V., Shilnikova I.N. and Zhukova O.V.,
 "Genetic Structure of Iranian-Speaking Populations from

Azerbaijan, Inferred from the Frequencies of Immunological and Biochemical Gene Markers", *Genetika*, 39(11), 2003.

Diodorus Siculus, Library of History نسخه ,of the Loeb Classical Library edition, 1933 published in Vol. I .

Firasat S., Khaliq S., Mohyuddin A., Papaioannou M., Tyler-Smith C., Underhill P.A. and Ayub Q., "Y-chromosomal evidence for a limited Greek contribution to the Pathan population of Pakistan", *Eur J Hum Genet*, 15(1), 2007.

Khar'kov V.N., Stepanov V.A., Medvedeva O.F., Spiridonova M.G., Voevoda M.I., Tadinova V.N. and Puzyrev V.P., "Gene Pool Differences between Northern and Southern Altaians Inferred from the Data on Y-Chromosomal Haplogroups", *Russian Journal of Genetics*, 43 (5), 2007 .

Karafet, T.M., Mendez F.L., Meilerman M.B., Underhill P.A., Zegura S.L. and Hammer M.F., "New binary polymorphisms reshape and increase resolution of the human Y chromosomal haplogroup tree", *Genome Res*, 18(5), 2008.

Kivisild T., Rootsi S., Metspalu M., Mastana S., Kaldma K., Parik J., Metspalu E., Adojaan M., Tolk H.V., Stepanov V., Gölge M., Usanga E., Papiha S.S., Cinnioğlu C., King R., Cavalli-Sforza L.L, Underhill P.A. and Villems R., "The genetic heritage of the earliest settlers persists both in Indian tribal and caste populations", *Am J Hum Genet*, 72(2), 2003.

Quintana-Murci L., Chaix R., Wells Spencer, Behar D.M., Sayar H., Scozzari R., Rengo C., Al-Zahery N., Semino O., Santachiara-Benerecetti S., Coppa A., Ayub Q., Mohyuddin A., Tyler-Smith C., Mehdi Q., Torroni A. and McElreavey K., "Where West Meets East: The Complex mtDNA Landscape of the Southwest

and Central Asian Corridor", American Journal of Human Genetics, 74, 2004.

Regueiro M., Cadenas A.M., Gayden T., Underhill P.A. and Herrera R.J., "Iran: tricontinental nexus for Y-chromosome driven migration", Hum Hered, 61(3), 2006.

Semino O., Passarino G., Oefner P.J., Lin A.A., Arbuzova S., Beckman L.E., De Benedictis G., Francalacci P., Kouvatsi A., Limborska S., Marcikiae M., Mika A., Mika B., Primorac D., Santachiara-Benerecetti A.S., Cavalli-Sforza L.L. and Underhill P.A., "The genetic legacy of Paleolithic Homo sapiens sapiens in extant Europeans: a Y chromosome perspective", Science, 290(5494), 2000.

Sharma S., Rai E., Sharma P., Jena M., Singh S., Darvishi K. Bhat A.K, Bhanwer A.J, Tiwari P.K. and Bamezai R.N., "The Indian origin of paternal haplogroup R1a1 substantiates the autochthonous origin of Brahmins and the caste system", J Hum Genet, 54(1), 2009.

Wells R.S., Yuldasheva N., Ruzibakiev R., Underhill P.A., Evseeva I., Blue-Smith J., Jin L., Su B., Pitchappan R., Shanmugalakshmi S., Balakrishnan K., Read M., Pearson N.M., Zerjal T., Webster M.T., Zholoshvili I., Jamarjashvili E., Gambarov S., Nikbin B., Dostiev A., Aknazarov O., Zalloua P., Tsoy I., Kitaev M., Mirrakhimov M., Chariev A., and Bodmer W.F., "The Eurasian heartland: a continental perspective on Y-chromosome diversity", Proc Natl Acad Sci U S A, 98(18), 2001.

پیوست شماره پنج:

نگاهی به دیدگاه های جهان‌شاه درخشانی (با فشرده سازی و اندکی ویرایش):

یادداشت: به باور جهان‌شاه درخشانی انسان‌های هوموساپینس که در حدود هفتاد هزار سال پیش از امروز از آفریقا به اروپا آمدند، در آغاز در دلتا و ریزشگاه سه رود کارون، دجله و فرات به خلیج پارس، در بستر آن می‌زیستند.

«...در جنوب ایران یا کف خلیج فارس که در آن زمان خشک بود، رودی از پیوستن دجله، فرات و کارون می‌گذشت که در تنگه هرمز به دریای عمان می‌ریخت و آثار این رود بزرگ در کف خلیج فارس مشهود است. با توجه به آن که شمال آن منطقه سرد و جنوب آن یعنی صحرای عربستان گرم بود، این منطقه برای سکونت اقوام آریایی^{۳۴} بسیار مناسب بود و در اسطوره‌های ایرانی، اروپایی و حتا تورات از این خاستگاه و رود بزرگ نشانه‌هایی هست. پس از آن که هوا گرم می‌شود، آب دریای آزاد بالا می‌آید و خلیج فارس در طول چند هزار سال پر از آب می‌شود و قومی که در کف خلیج فارس می‌زیستند به سمت شمال و غرب، به میانرودان و فلسطین و سوریه و بخشی به داخل فلات ایران می‌روند و در اطراف دو دریاچه بزرگ که اکنون تبدیل به کویر شده‌اند، شهرهای اولیه را بنا می‌کنند. این دریاها در اثر جاری شدن آب‌های فراوان از ذوب شدن یخ به داخل فلات ایران سرازیر می‌شوند و دو دریاچه بزرگ در داخل ایران تشکیل می‌شود که اکنون به صورت کویر درآمده‌اند. شهرهای بزرگ قدیم ایران مثل تپه‌سیلک، شهر سوخته در سیستان، تپه یحیی، شهداد و تپه حصار دور این دریای بزرگ قرار داشتند. در آن زمان این مناطق پر آب و جنگل بوده

همه نام‌های جغرافیایی که در متن‌های کهن سومر ثبت شده‌اند، ریشه غیرسومری و طبق بررسی من دارای ریشه آریایی هستند. مانند رود دجله، فرات، شهر «آریه» و غیره. به جز آن واژه‌های نهادهای طبیعی که در زبان سومری وارد شده مثل آب، دریا، گاو، مزرعه، کوه و غیره ریشه آریایی دارند و حتا نام بیشتر خدایان سومری هم ریشه غیرسومری دارند که این استدلال مورد پذیرش زبان‌شناسان است. در ادامه درمی‌یابیم همین روابط که در ابتدا بیشتر تجاری بوده و بعد تبدیل به جنگ یا کوچ یا ارتباط فرهنگی شده حتا در زبان مصری هم وجود دارد. و امواژه‌هایی هم از زبان آریایی به زبان سومری، زبان اکدی و زبان مصری رفته. نام فرآورده‌های ایرانی مثل مس، قلع، برنز، آهن، طلا، اسب و ارابه از زبان آریایی به

^{۳۴}. آقای درخشانی بستر خلیج پارس را خاستگاه نخستین آریاییان می‌پندارد.

زبان‌های بیگانه راه یافته است. نام خدایانی مانند آشور، «ای‌ننه»، «ایشتر»، «ایرته»، «مه»، «سلم»، «ناهیتی»، یهوه و آمون از ریشه آریایی به زبان‌های سومری، اکدی و مصری رفته است.

در متون سومری به دجله، «دیگنه» گفته می‌شد که همان «دجله» عربی یا «تیگره» فارسی باستان است که در زبان هخامنشی ثبت شده و ریشه آن «تیگر» به معنی تند است که در زبان یونانی هم «تیگریس» همان دجله است. خدای آشور در زبان آشوری معنی ندارد، اما در زبان آریایی «اسوره» به معنی «سرور» است که «اهوره» یا اهورامزدا هم از آن برخاسته است. «ایشتر» - خدای عشق - در زبان اکدی ریشه ندارد ولی از «استر» به معنی ستاره برخاسته و در واقع سیاره ناهید است. مه یا خدای ماه در زبان سومری ریشه ندارد اما در زبان ایرانی ایزد ماه بود است. «ناهیتی» در زبان ایلامی ریشه‌ای ندارد اما در زبان آریایی ناهید و آناهیتا وجود دارد. از کنار هم گذاشتن این اطلاعات متوجه می‌شویم که این نام‌ها در زبان‌های بومی ریشه ندارد، اما در زبان آریایی ریشه گسترده برای آن‌ها وجود دارد، که حتا به زبان‌های اروپایی و لاتین هم رسوخ کرده است.

با توجه به این که در متون غیرایرانی مثل سومری، اکدی و مصری به پادشاهان این سرزمین‌ها اشاره می‌شود نشان می‌دهد که این سرزمین‌ها مستقل بوده‌اند و حکومت مرکزی در فلات ایران وجود نداشته است.

در شرق ایران کشور به نام «پرش» بوده است که پارس‌ها از آن برخاستند. در غرب ایران کشوری به نام «مده» بوده که همان مادها هستند و در هزاره سوم پ. م. مستقل بوده‌اند. کشورهای دیگری مانند «توکریش»، «امرد» و غیره در جاهای دیگر بودند و حکومت مرکزی وجود نداشت. اما ظاهراً در جنگ‌ها متحد می‌شدند. در متون سومری و اکد آمده که بعضی اقوام آریایی متحداً با هم حمله می‌کنند. در یکی از جنگ‌ها هفده قوم ایرانی به دولت «اکد» در دوران «نرامسین» پادشاه اکد حمله می‌کنند. در تاخت و تازهای اقوام

آریایی به مصر چند قوم در کنار هم ظاهر می‌شوند و شاید بعدها در شاهنشاهی هخامنشی برای نخستین بار این اتفاق افتاده که حکومت متحد مرکزی شکل گرفته است.

نام فلسطین که در متون مصری قدیم «پرست» و بعد «فلست» آمده که به فلسطین تبدیل شده است. پرست از پارس می‌آید، اقوام پارس، بومی فلسطین بودند که به نام پارس در متون مصری نقش بسته و تغییر شکل یافته است. سوریه هم به همین ترتیب، مصر هم یک واژه کاملاً غیرعربی است و مصری‌های قدیم به کشور خود «کیمت» می‌گفتند اما ایرانی‌ها به مصر، «موذرایه» می‌گفتند که به «میسرایه» و «میسر» و مصر تبدیل شده است

قومی به نام «ارتی» بوده که در حوالی کرمان امروزی می‌زیستند. قوم «کاشی» که در سراسر فلات ایران پراکنده شده بودند و حتی تا قفقاز و میانرودان پیش‌رفته بودند. قومی به نام پارس یا فارس در شرق ایران در کشوری به نام «پرشی» که همان پارس است می‌زیستند و بعدها به سمت پارس یا فارس امروزی می‌آیند. قومی به نام ماد در غرب ایران در حوالی زاگرس می‌زیستند که از هزاره سوم پ. م. قابل تعقیب هستند. قوم‌هایی به نام «تپور»، «هخا» که نیاکان هخامنشیان از میان آن‌ها برخاستند، «سکاها» که از هزاره دوم قابل تعقیب و در تاریخ مستند هستند، «دانو» که در مدارک مصری هم ثبت شده‌اند، در فلسطین و یونان هم بودند و در کناره دریای سیاه نام‌های خود را روی رودها نهادند. همچنین قوم «کوچی» و «ارمنی» که ارمنیان امروز هستند که از هزاره سوم ق م در منطقه ارمنستان امروز ساکن بودند.

قوم کاشی در تپه سیلک کاشان مستقر می‌شوند - که نام کاشان هم از آن‌ها گرفته شده - این قوم در جاهای مختلفی ساکن بوده‌اند و از خود آثار به جای گذاشته‌اند. نام‌های شهرهایی مانند کاشمر، کاشغر، کشمیر، کاشان، قزوین و قفقاز برگرفته از نام قوم کاشی است. همین قوم در میانرودان در اوایل هزاره دوم ظاهر می‌شوند و از قرن هفدهم پ. م. به مدت 500 سال در بابل حکومت می‌کند، بعد در فلسطین ظاهر می‌شوند و پیش از آن در مصر ظاهر شده‌اند.

این قوم‌ها که با نام‌های مختلف در جاهای مختلف جهان آن زمان ظاهر شدند، دو وجه مشترک اصلی داشتند؛ یکی این که دارای زبان‌ها و نام‌های آریایی بودند و دیگر این که آرایش و لباس همسان داشتند. همه موهای بلند تا شانه، پیشانی‌بند، ریش بلند و نوک تیز و عبایی که معمولاً بلند بوده است. این لباس که شناسنامه قومی آریایی‌های ایران بوده تا جایی که قابل پیگیری است یکسان بوده است.

در میان کوریایی‌ها افراد قد بلند و حتا چشم آبی دیده می‌شود که در چین و جاپان چنین مواردی وجود ندارد. از این نکات ثابت می‌شود که اقوام آریایی³⁵ تا آن جا جلو رفته بودند و روی فرهنگ کره تاثیر گذاشتند. در غرب در شمال اروپا و در منطقه فنلاند و مجارستان که زبان غیرهند و اروپایی دارد، تعداد زیادی واژه ایرانی کهن وجود دارد. همچنین در زبان مصری و «نوبی» که مربوط به جنوب مصر است و سودان امروز است، نشانه‌هایی از زبان آریایی یافت می‌شود. که مربوط به هزاره چهارم و پنجم قبل از میلاد است...»

دنباله شماره شش:

با بهره گیری از فرصت، می‌خواهم در این جا نگاهی به یک دیدگاه رایج که در رد مهاجرت آریایی‌ها آورده می‌شود، بیندازم:

سنگین ترین دلیل مخالفان این فرضیه این است که در گذشته رود آمو 9 کیلومتر پهنا داشته است و این گونه کسی نمی‌توانسته است از آن بگذرد! دو دیگر این که در گذشته رود ولگا هم به اقیانوس یخبسته شمالی پیوند داشته است و باز هم روشن است که هر گونه آمد و شد از روی آن مردود می‌باشد!

باید گفت که چنین دلایلی از ریشه بی‌بنیاد اند و برخاسته از عدم آشنایی عمیق نویسنده یا نویسندگان آن با دانش زمین شناسی تاریخی. در علم زمین شناسی سه رشته بسیار مهم است که به این موضوع می‌پردازند- جیومورفولوجی، زمین شناسی تاریخی و زمین شناسی تکتونیکی.

³⁵. روشن است این مردمان را نمی‌توان آریایی خواند. بهتر است اروپاییدی گفته شوند.

هنگامی که از رودخانه ها در گذشته سخن می گوئیم، باید دقیق روشن شود که منظور ما از کدام دوره مشخص زمین شناسی است. همچنین باید مشخص دانست که در دوره مورد نظر، اوضاع اقلیمی سیاره زمین و منطقه مشخص مورد نظر ما چگونه بوده است. در غیر آن، دچار سردرگمی می شویم.

بستر هر رودخانه یی از سرچشمه تا ریزشگاه، دارای سه سازه یا بخش است:

- بستر حوضه علیا که در مناطق بلند کوهستانی واقع است و شکل V را دارد. چون راندمان در این بخش بسیار تند است و جریان آب می تواند بستر را بسیار عمیق گود بسازد، روشن است عرض رودخانه در این حوضه بسیار کم است.
- بستر حوضه میانی رودخانه که معمولا شکل حرف U را دارد. در این بخش، راندمان آب گُند تر می شود و رودخانه در پهنا گسترده تر.
- بستر حوضه ریزشگاه که شکل دلتا مانند را دارد. چون راندمان آب در این جا بسیار گُند می شود، سرعت آب هم به پایین ترین میزان می رسد. از این رو، معمولا در این حوضه، بستر عمیق نمی باشد. اما پهنای آن بیشتر می گردد. در بیشتر موارد، رودخانه در این بخش به چند شاخه کوچک و کم آب تقسیم می شود.

همچنین بایسته است متوجه باشیم که رژیم جریان آب در رودخانه، مبحثی است مربوط علم هایدرولوجی. از یک سو، پرآبی یا کم آبی رودخانه ها موضوع اقلیمی و فصلی است. یعنی میزان آن در چهار فصل سال و درازای دوره های مختلف متغیر است. در زمستان ها به پایین ترین میزان و در بهار به بالاترین میزان می رسد. رود مست و خروشان که در اواخر بهار سیل آسا روان می باشد، در زمستان ها گویی به خواب عمیق فرو می رود. بیشتر در موسم زمستان حوضه ریزشگاه کم آب شده، هم از پهنا و هم از ژرفای آن کاسته می شود. بسا دیده شده است که رودهای روزگاری بسیار پرآب، در برابر چشمان ما خشکیده اند و به آجر مبدل شده اند.

از دیدگاه علم جیومورفولوجی تاریخی، پهنای رود آمو تنها در همین بخش ریزشگاه (دقیق تر دلتای واحه خوارزم) بوده است که در یک زمان به 9 کیلومتر می رسیده است. اما چیزی

را که نویسنده مطلب نتوانسته است متوجه آن شود این است که در کدان زمان؟ در کدام دوره مشخص زمین شناسی؟ البته، نباید ایشان را از این منظر به باد نکوهش بگیریم. چون موضوع، یک موضوع تخصصی است و کسی که در زمین شناسی عمیق وارد نباشد، درک آن برایش دشوار است.

بر پایه داده های زمین شناسی تاریخی، یخچال شناسی و اقلیم شناسی می توان گفت که سیاره زمین در حدود ده هزار سال پیش به شدت گرم شده بود. حدود هشت هزار سال پیش گرمای بسیار سوزانی بر آسیای میانه فرمانفرما شد که به بیابانی شدن آن انجامید. درست در همین دوره بود که یخچال های پامیر آغاز به آب شدن نمود و آب بسیاری به سوی دریاچه ارال سرازیر شد. همو در همین دوره بود که آمو رودی مست و خروشان و در حوضه ریزشگاه در بهار و تابستان دارای پهنای نزدیک به 9 کیلومتر بود و دریاچه ارال بارها بزرگتر از اکنون و به دریای کسپین پیوسته بود و می توان گفت که آمو به کسپین می ریخت. پس از آن، در هفت هزار سال پیش، دوباره اقلیم رو به سردی گذاشت و روشن است آمو دوباره کم آب شد.

پیشتر از آن، آخرین دوره یخبندان (بین 25 هزار سال پیش تا ده هزار سال پیش) بر سیاره حکمفرما بود. ناگفته پیداست که در این دوره، آمو یک رود کم آب و در زمستان ها تقریباً بی آب بوده است.

از این رو، نمی توان گفت که آمو همواره برای مهاجرت ها سدی بوده است عبور ناپذیر. از روی داده های زمین شناسی می توان گفت که آمو تنها در فاصله میان هزاره های هشتم و پنجم پ.م. بسیار پر آب و در بهار و تابستان در حوضه های میانی و ریزشی عبور ناپذیر بوده است.

آن چه در باره رود ولگا گفته شده است، تکرار همان اشتباه جغرافی دانان قدیم است. چون شمال اروپا در گذشته نچندان درو زیر پوشش یخبندان بوده است، چنین می پنداشتند که گویی ولگا از اقیانوس شمال سرچشمه می گیرد و یا آن وصل است! حال، نه این بوده که

دریای کسپین در ده هزار سال پیش با گودال عمیق و عبورناپذیری با اقیانوس یخبسته شمالی پیوند داشته است. اگر به تصویر مسیر ولگا که از فضا برداشته شده است، نگاه کنیم،

http://upload.wikimedia.org/wikipedia/commons/thumb/4/4e/Volga_river_from_NASA_satellite.jpg/220px-Volga_river_from_NASA_satellite.jpg

کوچکترین اثری از چنین شیاری دیده نمی شود. بستر رود ولگا، بیخی مانند بسترهای دیگر رودها یک بستر عادی است. ساختار تکتونکی بخش اروپایی روسیه در دوره سینوزوییک به هیچ رو متحمل دگرگونی های چشمگیر نگردیده بود. به گونه ای که کسپین را با اقیانوس یخبسته شمالی پیوند دهد.